

معرفی‌های اجمالی

در ایران؛ حجاییه‌نویسان؛ حجاب و ضد حجاب در شعر فارسی معاصر؛ کتاب‌شناسی حجاب.

مؤلف ذیل اولین عنوان می‌نویسد کشف حجاب مدت‌ها پیش از مشروطه مطرح شد و وقتی زمینه چینی لازم انجام گرفت در سال ۱۳۱۴ ش صورتی قانون‌مندانه یافت، از همان ابتدا افرادی چون شیخ‌الرئیس قاجار به طرد آن همت گماشتند و خلاف شرع بودن آن را به مردم گوشزد کردند، ادامه همین مخالفت‌ها بود که حجاییه‌نویسی باب شد، سپس از اولین زنانی یاد می‌کند که بدون حجاب در جامعه حضور یافتند و دیگر زنان را هم به این اقدام ترغیب کردند، بعد به چهار آبخوری اشاره می‌نماید که ایرانیان از آنها کسب فکر و تجربه می‌کردند: غرب و ترکیه و کشورهای عربی و هند.

مؤلف متناسب با بحث از قاسم امین یاد می‌کند. او اولین نویسنده عربی بود که درباره کشف حجاب نوشت، او تحت تأثیر فرهنگ فرانسه بود و از طریق او این فرهنگ به کشورهای عربی و بعد ایران نفوذ یافت. در آخر از کارهای علمی و مجلاتی یاد می‌کند که به گونه‌ای کشف حجاب را محور بحث خویش قرار داده‌اند، میان کتاب‌ها می‌توان به حجاب و کشف حجاب از خانم فاطمه استاد ملک و خشونت و فرهنگ با مقدمه حسام‌الدین آشنا اشاره کرد و میان مجلات می‌توان مجله الاسلام و آیین اسلام را نام برد.

نویسنده در پی عنوان «حجاییه‌نویسان» زندگی و دیدگاه نویسندگانی را به قلم می‌آورد که درباره حجاب نوشته‌اند، از جمله محمد صادق ارومی فخرالاسلام، سید عبدالله بلادی بوشهری، سید عبدالله خرقانی.

«حجاب و ضد حجاب در شعر فارسی معاصر» سومین عنوان

داستان حجاب در ایران پیش از انقلاب، رسول جعفریان، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳، ۲۹۷ ص، وزیری.

داستان حجاب در ایران پیش از انقلاب

«کشف حجاب» نتیجه‌آشنایی با فرهنگ و تمدن غرب است و نتیجه نوعی خودباختگی و حقارت در برابر غرب، طرفداران این اقدام بیشتر کسانی بودند که اندیشه‌شان از غرب چشمه می‌گرفت و فرهنگ و تمدن آن را بی‌هیچ چون و چرایی قبول داشتند. اما باید گفت بی‌حجایی در ایران به سادگی رواج نیافت، علما و نویسندگان متعهد آن را ناخوش داشتند و در ضرورت حجاب و قبح و ذم بی‌حجایی کتاب‌ها و رساله‌ها نوشتند، حتی برخی جهت قانع کردن مخاطب به مطالب علمی استناد می‌جستند که آن روزگار رواج داشت، مثلاً می‌کوشیدند مسأله حجاب و حرمت شراب را با شاهد مثال‌های علمی مفهوم خواننده سازند، البته بحث و نظرهای فقهی را هم نادیده نمی‌گرفتند.

«داستان حجاب در پیش از انقلاب» عنوان اثری است که سعی دارد مقوله حجاب را با همه طرد و قبول‌ها به نگارش درآورد و بر چهار عنوان بنیاد گرفته است: پدیده کشف حجاب

غزالی و اسماعیلیان، فاروق متها، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، نشر فرزانه روز، ۱۳۸۲، ۱۵۷ ص.

غزالی و اسماعیلیان

فاروق متها
ترجمه فریدون بدره‌ای

نشر فرزانه روز
۱۳۸۲

المستظهری عنوان اثری است که غزالی آن را در قرن پنجم نوشت. این اثر پنجره‌ای به اوضاع و احوال آن روزگار است. مستظهر به تازگی بر مسند خلافت تکیه زده بود و میان فرزندان ملکشاه (برکیارق و تتمش) اختلاف و دودستگی وجود داشت. عالمانی چون غزالی هم می‌کوشیدند بین قدرت و مرجعیت موازنه‌ای برقرار سازند، به عبارتی چگونه بین «متفکر پیرو اصالت تصور و یک متفکر واقع‌گرا» سازش ایجاد نمایند، اصالت تصور به این معنا که دستگاه خلافت، هم منبع قدرت و منبع مرجعیت باشد.

اهمیت و برجستگی این اثر مؤلف را واداشت این پنجره را با رأی و نظر دیگر کتاب‌ها و منابع گشوده‌تر کند و مطالب مستندتری به خواننده علاقه‌مند عرضه سازد. وی در فصل اول ضمن اشاره به کشمکش و ستیزه سلجوقیان با یکدیگر و آشوب و فتنه‌های آن روزگار، علت عمده اختلاف غزالی با باطنیه را مسأله تعلیم می‌شمارد. نظریه تعلیم به نوعی پایه و اساس علم کلام را سست و ضعیف می‌سازد، چرا که با حقایق سر و کار دارد و از برخی استدلال‌های شخصی استوارتر می‌باشد، در ضمن تعلیم بر عهده امامی بود که از دید اسماعیلیه بری از هر لغزش و ضعفی بود، امامی که در طول تاریخ بقا دارد و به عنوان بسط و ادامه اقتدار و مرجعیت فرهمند عمل می‌کند.

فصل دوم به محتوا و سبک این اثر اختصاص دارد. نویسنده بیان می‌دارد غزالی به شیوه بیانی ملل و نحل نویسان نزدیک می‌شود، همانند آنان مذهبی را حق می‌پندارد و بر پیشانی دیگر مذاهب مهر شائبه و تردید می‌زند و احکام آنها را بدعت آمیز می‌داند و به شیوه اهل جلال ابتدا عقاید گروه مقابل را ترسیم می‌کند یا می‌کوشد تصویری خیالی از آنها ارائه دهد بعد با فوت و فن‌هایی چون ابطال و معارضه سعی می‌نماید آنها را رد نماید و

اصلی این اثر است، مؤلف از شاعرانی چون عارف و عشقی و ایرج میرزا یاد می‌کند که اهتمام داشتند با زبان شعر مردم را به بی‌حجابی متمایل سازند و آن را دروازه‌ای به سمت و سوی پیشرفت و تعالی جا بزنند، البته به سراینده‌گانی هم اشاره دارد که به دفاع از حجاب پرداختند و مخالفان آن را آدمیانی شهوتران خواندند که این میان می‌توان شیخ یوسف گیلانی و محمد نظری را ذکر کرد.

چهارمین عنوان اصلی این اثر «کتاب شناسی حجاب» است، نویسنده مشخصات چاپی ۲۷۳ کتاب را معرفی می‌کند که به نوعی درباره حجاب سخن گفته‌اند، این اقدام نه فقط خواننده را با منابع بیشتری آشنایی می‌دهد، بلکه زمینه را برای تحقیق وی آماده می‌سازد.

هر اثری ضعف و قوت‌هایی دارد، این اثر خواننده را با سیر مسأله کشف حجاب و فراز و نشیب‌هایش آشنایی می‌دهد و با معرفی ۲۷۳ عنوان کتاب، راه تحقیق را برای دیگران هموار می‌کند، با قلمی ساده و دور از تبختری به نگارش درآمده تا حدی که مفهوم همگان خواهد بود، اما چون بر محور پرسش و طرح خاصی نمی‌گردد تحقیق آن، چنان‌که بتوان انجام نگرفته که هر کس آن را مطالعه نماید احساس غبن و زیان کند و هر کس آن را ببیند ادعا نکند که می‌تواند بهتر یا همانند آن را بیافریند. پیوستگی نه‌چندان استوار عنوان‌ها آن را بیشتر به سستی و لغزش فرو افکنده، مثلاً در صفحه ۴۷ از قاسم امین و مترجم آثار وی دارد صحبت می‌کند که بی‌مقدمه به عنوان دیگر می‌پردازد، در حالی که سزاوار بود این عنوان در انتهای کتاب قرار می‌گرفت چون نوعی کتاب شناختی توصیفی است.

بهتر بود مؤلف شعرای موافق و مخالفت را دو دسته می‌کرد و با هم نمی‌آورد، فی‌المثل در صفحه ۲۳۰ و ۲۳۱ از مخبر السلطنه و پور داود یاد می‌کند که اولی با کشف حجاب مخالف بوده و دومی موافق با آن و صد البته بهتر بود با ویرایش بهتری به چاپ می‌رسید تا هم جمله‌های بلند و ملال‌آور کمتر داشته باشد و هم از حشو و زواید خالی، برای مثال مترجم این کتاب در عبارت «مذهب مترجم این کتاب می‌گوید» زاید است چون در سطرهای بالاتر نام مترجم را ذکر کرده یا در همین صفحه جمله‌ای کوتاه می‌تواند جایگزین سطر دوم و سوم شود و خواننده کمتر به ملال افتد، به این صورت: احمد مذهب ترجمه این دو اثر را به سفارش وزارت فرهنگ رضاشاه تعهد کرد؛ همچنین در صفحه ۴۵، سطر پنجم، این برداشت می‌شود که عبارت داخل گیومه از رضاشاه است، حال آن که سخن مترجم می‌باشد؛ در ضمن ترکیب‌های فعلی بلند و ناخوشی چون «به نقد نشسته است» دیده نمی‌شد.

سستی و ضعف آنها را نشان دهد. بنا به گفته مؤلف غزالی باطنیه را از هر جهت ممکن می‌گوید، از هر استدلال و احتجاجی سود می‌جوید تا ایشان را رسوا و مفتضح کند و پوچی رأی و نظر ایشان را بنماید، حتی اگر استدلالش مغلظه آمیز باشد، منتها نظریه تعلیم اسماعیلیه را بیشتر آماج رد و ابطال قرار می‌دهد، می‌گوید ما به امام نیاز داریم تا هنگام اختلاف‌ها واسطه شود و جامعه را به یکپارچگی و وحدت سمت و سو دهد، نه این که احکام را تشریح و تبیین نماید، در این خصوص پیامبر کفایت می‌کند، احتیاج نیست امام معصوم باشد چون بنا نیست همانند فاطمیان گفته و کردار امام را بی‌هیچ چون و چرایی بپذیریم، حتی در روایات باید به عقل نگرست و صحت و سقم آنها را سنجید بعد عمل کرد. همچنین نویسنده یادآور می‌شود غزالی اهتمام داشته قدرت و مرجعیت را در المستظهر جمع کند تا شایعه‌های تغییر خلاف محو شود، منتها واقع بینی غزالی باعث شده به خلیفه غیر مستقیم توصیه نماید که اهل قدرت و علم را مراعات نماید، هنگام ضرورت از اهل قدرت بهره برد و اگر در مسأله‌ای شرعی و اماند از اهل علم سود جوید.

نویسنده در فصل سوم با اهدافی معین به بازخوانی کتاب المستظهری پرداخته است و امور و علایق عقلانی آن را به درست‌کیشی و عقل و مرجعیت دسته‌بندی کرده است. در بحث درست‌کیشی به نقل از محقق می‌نویسد مسلمانان به درست‌کیشی همیشه متمایل بودند، نمونه‌اعلای آن کتاب المستظهری می‌باشد که از بسیاری اصطلاح‌های فقهی و شرعی به جهت بنیاد کردن درست‌کیشی سود برده است، مثلاً اصطلاح تکفیر را به کار گرفته تا مرزهای این موضوع مشخص تر شود؛ همچنین در مبحث عقل می‌گوید یکی از وجوه برجسته این اثر غزالی توجه وی به مسأله عقل است، عقلی که به حد اعتدال رسیده، فرد نه همانند فیلسوفان سرسپرده کامل آن است و نه بسان بسیاری مقلدان جاهل آن را انکار می‌کند، غزالی از مطرح کردن این مبحث هم طرد نظریه تعلیم اسماعیلیه را دنبال می‌کرده و هم به نوعی از مرتبه عقل در تفکر اهل سنت دفاع می‌کرده است.

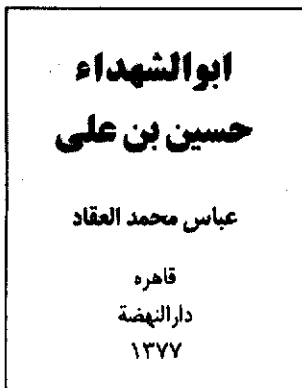
نویسنده ذیل مرجعیت ضمن اشاره به تحول معنایی این مفهوم در طول تاریخ و دلمشغولی خاص غزالی به مسأله خلافت به نکته‌ای می‌پردازد که درخور توجه و تأمل بیشتر است، این که اگر غزالی مکرراً به رد و طرد باطنیه می‌پردازد نه از دشمنی و خصومت صرف است بلکه «در موضوع آنها چیزی می‌یابد که مؤثر و متقاعدکننده است»، او برای ابطال نظریه تعلیم جهند چندان نکرده، آن را تمام و کمال گرفت و مطابق نیازها و وضعیت جامعه اهل سنت به کار گرفت، در ضمن این

اقتباس ریشه در روحیه غزالی دارد که نوعی تمایل به فردگرایی داشت، نظریه تعلیم هم این فردگرایی را به شدت و قوت در خود داشت، اما غزالی آن را هدف خویش نساخت، بلکه خویش را در خدمت جامعه گماشت.

این اثر را باید در زمره کتاب‌های خوب و اثرگذار قرار داد، چون نه فقط مخاطب را با اثر غزالی آشنایی می‌دهد، بلکه به ذهن و اندیشه وی نزدیک می‌سازد، در ضمن توان و ضعف اندیشه غزالی را هم در معرض نقد می‌گذارد. خواننده با مطالعه این اثر متوجه می‌شود دغدغه اصلی غزالی اعاده حیثیت خلافت بوده، خلافتی که مدت هاست ابهت و شکوه خویش را از دست داده و اگر به همین روال ادامه یابد ممکن است به تشتت و پراکندگی جامعه اهل سنت و غلبه باطنیه بینجامد.

عباس جباری مقدم

ابوالشهداء حسین بن علی. عباس محمد العقاد، دارالنهضة، قاهره، ۱۳۷۷ هـ، ۱۳۳ ص، وزیری.



عباس محمود عقاد (۱۸۸۹-۱۹۶۴م) نامی آشنا در عرصه تاریخ، ادبیات، نقد ادبی، شعر و روزنامه نگاری است که در دوران معاصر جهان اسلام می‌زیسته و از دانشمندان سرآمد در حوزه‌های مختلف علمی به ویژه ادبیات به شمار می‌آمده است. وی در شهر اسوان مصر متولد شد؛ سرودن شعر را از نُه سالگی و روزنامه نگاری را از پانزده سالگی آغاز کرد (المجموعه الكاملة لمؤلفات، ج ۲۲، ص ۳۸ به بعد- طبع اول، دارالکتب اللبنانی، بیروت، سال ۱۹۷۴م). نوشته‌های وی درباره شخصیت‌های پرآوازه صدر اسلام و در زمره مشهورترین آثارش به ویژه نزد ایرانیان است (منیر البعلبکی، موسوعة المورود، ج ۱، ص ۳۱- طبع اول، دارالعلم للملایین، بیروت، سال ۱۹۸۰م). کتاب‌های او درباره پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین علی (ع) و امام حسین (ع) به فاصله کمی از تألیف در دهه بیست به زبان فارسی ترجمه شد (ترجمه کتاب عبقریه محمد با عنوان

آن را به اجمال معرفی کرده است (ر. ک: حمید عنایت، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ص ۳۱۷-۳۲۰- انتشارات خوارزمی، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران، ۱۳۶۲ ش).

روش تحقیقی عقّاد در این کتاب از روش های مدنظر در تحقیقات بنیادی با منابع مستدل و پژوهشی کتابخانه ای بوده و سیر تحقیقی وی تاریخی بوده و بیشتر سعی در تشریح فضای هموردی و قیام خونین کربلا داشته است، به گونه ای که در فصول پایانی با دلایل مستحکم معنوی به پیروزی خون علیّه شمشیر اشاره نموده و حتی از درک نادرست برخی نویسندگان از ماجرای تاریخی کربلا و نگاه گذرا و ظاهری ایشان انتقاد کرده است.

این کتاب غیر از بحث مقدمه ناشر و مؤلف، مطابق نسخه افسست شده در انتشارات شریف رضی قم و با اندک تفاوتی بین چاپ های جدید و قدیمی اش تشکیل شده از ده فصل با این عناوین است: دو خصصت تاریخی: سرشت انسان ها؛ خصومت: عوامل درگیری؛ دو دشمن: توازن؛ یاران دو گروه: مردان دو سپاه؛ خروج حسین (ع): حسین در مکه؛ آیا به هدف رسید؟ اشتباه شهدا؛ کربلا: حرم مقدس؛ فاجعه در کربلا: مکان به خاک سپردن سر؛ پایان ماجرا؛ پیروز کیست؛ در جهان زیبایی؛ عاشق زیبایی.

کتاب ابوالشهداء الحسین بن علی (ع) فاقد ارجاعات، فهرست منابع و نمایه است و به سبک و سیاق زمان نوشته شده است، اما هیچ یک از این مسائل از ارزش کتاب نمی کاهد.

فصل اول با عنوان «دو خصصت تاریخی: سرشت انسان ها» تبیین کننده نوع نگاه و زاویه دید مؤلف به موضوع و در حکم چارچوب نظری برای بقیه مطالب است. عقّاد اعتقاد دارد که سرشت آدمیان تشکیل شده از دو بخش است: تمایلات عاطفی و ارضاکننده بزرگی طلبی آدمی و تمایلات منفعت طلبانه و غنیمت خواهانه.

وی پس از توضیحاتی در این خصوص، چنین نتیجه می گیرد که قیام امام حسین (ع) فقط در چارچوب نخست یعنی تمایلات عاطفی و ارضاکننده بزرگی طلبی آدمی درخور تحلیل است. او همان گونه که نبرد میان امام علی (ع) و معاویه را به نبرد میان پیشوای دینی و پیشوایی دنیایی تشبیه نموده، نبرد امام حسین (ع) با یزید را نیز نبرد میان عاطفه صرف و منفعت پرستی صرف دانسته و بیشتر بر عظمت امام (ع) و یاران وفادار و فداکار ایشان تأکید می نماید و ضمن بیان نمونه هایی از ایثارگری های آنها به تبیین رذالت ها و پستی های سپاهیان یزید نیز می پردازد و شبه کسانی را که فداکاری و وفاداری یاران امام حسین (ع) را انگیزه بهشت خواهی معرفی نموده اند نقد می کند و بدانها چنین

راه محمد در سال ۱۳۲۷ ش و کتاب عبقریة الامام علی (ع) با عنوان شخصیت امام علی (ع) [امام علی بن ابی طالب] در سال ۱۳۲۵ ش به چاپ رسید و کتاب ابوالشهداء الحسین بن علی نیز در همان سال ها به فارسی برگردانده شد.

عقّاد نقش مهمی در تجددخواهی معاصر به ویژه در مصر داشته و به همین دلیل ده ها کتاب در بررسی اندیشه های او نوشته شده است (-www.fondation.org.ma/fona/maw/ http:// soua/fondatal.asp). بعلبکی این ویژگی عقّاد را ناشی از مطالعات گسترده او در ادبیات انگلیسی می داند. اما این اظهارنظر او واقع بینانه و منصفانه به نظر نمی رسد، زیرا پیشینه خانوادگی و محیط زندگی و رشد عقّاد نیز به شدت تحت تأثیر اندیشه های دینی و نوگرایی دینی بوده است. آثار متعدد او در یک مجموعه ۲۵ جلدی گردآوری شده که سرگذشت خودنگاشت او در جلد ۲۲ و ۲۳ این مجموعه می باشد (ر. ک: عباس محمود عقّاد، مجموعة الكاملة لمؤلفات، ج ۲۲ و ۲۳).

در این نوشتار کوتاه برآنیم که اجمالاً کتاب ابوالشهداء این نویسنده گرانقدر را معرفی و مختصراً روش تحقیقاتی وی را در این اثر بررسی نماییم.

کتاب ابوالشهداء الحسین بن علی (ع) ضمن چاپ مستقل در مجموعه تالیفات عقّاد (ر. ک: همان، ج ۲، ص ۱۵۹-۲۸۸) در چاپ های مختلف اسلامیات او به چاپ رسیده است (این کتاب فاقد شماره مسلسل است و ابوالشهداء بخش ماقبل آخر این کتاب را پس از شرح احوال خالد بن ولید و پیش از زندگی فاطمه زهرا (س) تشکیل می دهد). متن عربی کتاب در سال های اخیر در انتشارات الشریف الرضی قم به صورت افسست و با حذف نام ناشر اصلی تجدید چاپ شده است. این کتاب یک بار تحت عنوان پیشوای شهیدان و چندی بعد با نام ابوالشهداء الامام حسین (ع) با قضاوت تحلیلی تاریخ و روان شناسی به قلم محمد کاظم معزی به فارسی ترجمه شده و در کتابفروشی علمیه اسلامیة تهران به چاپ رسیده است (ر. ک: فصلنامه نامه علوم انسانی، ش ۶ و ۷، ص ۲۳۳-۲۳۴، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، زمستان ۱۳۸۱ و بهار ۱۳۸۲ ش).

شاید در میان نویسندگان معاصر حمید عنایت نخستین کسی بود که با نگاهی انتقادی به اهمیت این اثر در سلسله کتب منتشره در موضوع امام حسین (ع) توجه کرد. وی در کتاب اندیشه سیاسی در اسلام معاصر از این کتاب به عنوان دومین اثر و نخستین کتاب (اثر نخست از دید عنایت، مقاله ابراهیم عبدالقادر مازنی مصری در مجله «الرساله» در آوریل ۱۹۳۶ م بوده است) در زمره آثار تجدیدنظر طلبانه درباره امام حسین (ع) یاد و مطالب

می‌گوید: بهشت برای یزیدیان نیز خوشایند بود و آنان هم به دنبال بهشت بودند، سپس سخن در اختلاف سرشت آدمیان است و هر منفعت طلبی معنوی الزاماً سودطلبی و سودآوری نیست. او نبرد امام (ع) با یزیدیان را شدیدترین و برترین صحنه رواری و عاطفه و منفعت طلبی در طول تاریخ دانسته است.

ما در تحلیلی راجع به چارچوب تحقیقی او در فصل اول کتاب چنین می‌گوییم: عقاد در بیان هدف قیام کربلا در اندیشه امام حسین (ع) و یاران وفادار او به مسأله پاسداری از ارزش‌ها، حفظ میراث نبوی و در یک سخن عمق مفهوم و معنای حدیث «الإسلام بالنبوی الحدوث وبالحسینی البقاء» توجه نکرده است و تنها به تبیین اندیشه‌های ظاهری و اهداف ابتدایی این قیام مبادرت ورزیده است. عقاد در فصل دوم با عنوان «خصوصیت: عوامل درگیری» ریشه‌های اختلاف امام حسین (ع) و یزید ملعون را بررسی نموده و به عواملی چون عصبیت، خون‌خواهی‌های بازمانده از پیشینیان، تربیت خانوادگی و تفاوت اندیشه‌ها اشاره نموده است. البته عقاد در تحلیل و تشریح این ویژگی‌ها خطاهایی داشته است، مثلاً او توجه به کرامات اهل بیت (ع) و از همه مهمتر امام حسین (ع) را در تشریح خود و تراژدی‌های مثبت و هدفدار امام حسین (ع) را منحصر به اندیشه‌هایی مادی نموده و از جنبه‌های معنوی آن غفلت ورزیده است.

در فصل سوم با عنوان «دو دشمن: توازن» با اشاره به یکی بودن نژاد و خاندان اموی و هاشمی، آنها را دارای دو سرنوشت بیگانه با یکدیگر دانسته و این تفاوت را نشانه صادق نبودن قانون وراثت در همه جا شمرده و چنین نوشته است: در عصر جاهلی نیز خاندان هاشمی را از دیرباز به دیانت، روحانیت و گره‌گشایی از گرفتاری‌های مردم و امویان را به سوداگری، سیاست بازی، نیرنگ و دروغ می‌شناختند. آن‌گاه نویسنده نمونه‌های جالبی از سجایای اخلاقی و مقام علمی والا و شرافت خانوادگی امام حسین (ع) را و نیز نمونه‌هایی از رذایل فردی و خانوادگی یزید را ذکر کرده است.

فصل چهارم با عنوان «یاران دو گروه: مردان دو سپاه» به گزارشی از گفتگوهای امام حسین (ع) در مسیر حرکت به سوی کوفه با کسانی می‌پردازد که از این شهر بیرون آمده بودند و در ادامه به طور عمده ابعادی از رذالت‌ها و پستی‌های اطرافیان معاویه و یزد را معرفی می‌نماید. عقاد این گروه را حتی در چهره و اندام زشت تصویر کرد و ضمن ارائه نمونه‌هایی در این زمینه در پایان چنین نتیجه گرفته که جنگ میان این دو گروه در حقیقت جنگ جلادان با شهیدان بوده است.

فصل پنجم با عنوان «خروج حسینی: حسین در مکه» به شرح حوادثی تا پیش از استقرار امام حسین (ع) در کربلا اختصاص یافته

و در آن از تلاش یزید برای بیعت گرفتن از امام (ع)، خروج امام از مدینه و استقرار در مکه، نامه کوفیان و اعزام مسلم بن عقیل به کوفه، حرکت امام (ع) از مکه و شهادت سفیران ایشان و سرانجام فرود آمدن حضرت در کربلا سخن به میان آمده است.

در فصل ششم با عنوان «آیا به هدف رسید، اشتباه شهدا» پس از شرح خلافت یزید و چگونگی دستیابی او به منصب خلافت به تحلیل و بررسی انگیزه‌های امام حسین (ع) برای قیام علیه یزید و یزیدیان پرداخته است.

در فصل هفتم با عنوان «کربلا: حرم مقدس» به ترسیم کارزار کربلا در روز عاشورا و صحنه‌های نبرد حق علیه باطل و شهادت یاران با وفا و فداکار امام حسین (ع) و سختی‌های شدید و مصائب بر اهل بیت می‌پردازد. او با تشریح ماجرا به خوبی سعی در نشان دادن شهامت، شجاعت و مظلومیت سپاه امام حسین (ع) و دنائت سپاهیان یزید داشته و دامن سخن را تا به خاک سپرده شدن امام حسین (ع) در فروغ مهتاب شب یازدهم محرم به دست بنی اسد گسترانیده است.

در فصل هشتم با عنوان «فاجعه در کربلا: مکان به خاک سپردن سر» به اختلاف نظرهای دانشمندان و علمای اسلام در مورد محل دفن و بارگاه امام حسین (ع) در کربلا اشاره نموده و روایت‌های مختلفی را ذکر می‌کند که درباره دفن سر مبارک حضرت از سوی دانشمندان نقل گردیده و در کتب روایی آمده است. او معتقد است که این اختلاف نظرها در برابر عظمت امام حسین (ع) کم‌اهمیت است. بخش دوم این فصل را به بررسی و بیان اسارت دودمان امام حسین (ع) پس از عاشورا و حرکت کاروان اسرا به شام و حضور ایشان در دربار یزید و تداوم تبه‌کاری یزیدیان در ماجرای حرّه و سپس محاصره بیت الله الحرام اختصاص می‌دهد.

در فصل نهم با عنوان «پایان ماجرا: پیروز کیست» از تداوم تاریخی نزاعی که در کربلا در گرفت و تأثیرات این قیام در طول قرن‌های متمادی سخن به میان آمده و دیدگاه و درک نادرست برخی نویسندگان از ماجرای کربلا نقد شده است. به عقیده عقاد، شکست ظاهری و کوتاه مدت فداکاری و شهادت در برابر باطل، پیروزی جاودانه فداکاری و شهادت است و این حقیقت نه تنها با چشم زمینی و ظاهری، بلکه با دیده و بصیرت آسمانی هم قابل درک است.

فصل دهم با عنوان «در جهان زیبایی: عاشق زیبایی» به ستایش امام حسین (ع) و انصار او در قالب شعر اختصاص یافته است و به اهمیت ارتباط با خدا و خداگرازیستن و الگو گرفتن از امام حسین (ع) و یاران وفادار و خاندان عزیزش در زندگی معنوی پرداخته، زیرا به اعتقاد عقاد، کسانی این اشعار را سروده‌اند که از آلودگی‌های جهان مادی در گذشته و از دام کالبد

گره های ناگشوده دستوری گردید. از آن جا که هر اثر علمی به ناچار کاستی هایی دارد این حقیر بر خود لازم دید که در حد توان با بیان برخی از آنها، گامی هر چند کوتاه در راه ساده تر شدن دستور زبان فارسی بردارد. کتاب مورد نظر که از انتشارات سمت وارد بازار کتاب شده «برای دانشجویان رشته زبان و ادبیات فارسی در مقطع کارشناسی به عنوان منبع اصلی درس دستور زبان فارسی (۱)» به ارزش دو واحد تدوین شده است» (سخت سمت).

در ص ۴ کتاب آمده: دستور حاضر «نثر فارسی نوشتاری معیار کتاب های درسی امروز و امثال آن که از نوع زبان علم و خبر است» را بررسی می کند. این در حالی است که تمامی متون اصلی نظم و نثر رشته ادبیات فارسی از نظر دستوری با دستور زبان امروز ما همخوانی ندارد، آیا چنین کتابی خواهد توانست دانشجویان این رشته را در فهم و شناخت مفاهیم زیبای کتب گذشته - که بدون آشنایی با دسور آن زمان مقدور نمی باشد - یاری نماید؟ بنده با اصل دستور زبان امروزی مخالف نیستم، اما تجربه سال ها یادگیری و تحقیق در مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد، لزوم آشنایی با دستور سنتی در این رشته را بر ایام مبرهن کرده است.

در ص ۵ در تعریف فعل آورده اند: «فعل بخش اصلی گزاره است و نشانه آن داشتن شناسه است». اگر ویژگی فعل داشتن شناسه است، حال باید از کجا فهمید که سوم شخص مفرد ماضی، فعل است در صورتی که هیچ شناسه ای ندارد و با بن ماضی مشترک می باشد.

در ص ۷ ذیل مبحث «تکواژ چیست» کلمات «کتاب» و «نقشه» را تکواژ دانسته اند، اما در صفحه بعد کلماتی مثل «درخت» و «گل» را واژه به حساب آورده اند. حال باید پرسید - که با توجه به ساختاری بودن این دستور - چه عاملی سبب شده که دو کلمه اول را تکواژ و دو کلمه دیگر را واژه بدانند، مگر جز این است که هر چهار کلمه از نظر «جدایی پذیری، استقلال نحوی و یکپارچگی» یکسان هستند و واژه شمرده می شوند.

در ص ۹ در جدول افعال فارسی عادی و مؤدبانه آورده اند: «رفتم گونه عادی است و گونه مؤدبانه ندارد». در صورتی که در بین اقشار مردم - اعم از باسواد، کم سواد، بی سواد - بارها می بینیم که متکلم وحده برای خود از فعل جمع استفاده می کند و حتی ضمیر را نیز جمع می آورد، مثلاً به جای این که بگوید «من رفتم» می گوید: ما رفتیم.

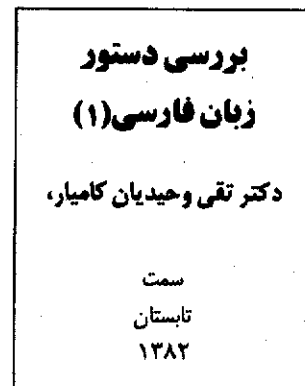
در ص ۲۱ در مبحث جملات چهار جزئی دو مفعولی، ساختار این جمله ها را چنین آورده اند:

خاکی رسته اند. به ترتیب، نخست به اییاتی از قصیده بایه کمیت بن زید اسدی و سپس گزیده ای از قصیده میمیه فرزدق و بعد از آن اشعاری از عبدالله بن کثیر اشاره شده و آن گاه متخبی از قصیده تائیه پر آوازه دعبل خزاعی آورده شده است و سپس نوبت به ابوالعباس علی بن رومی و سروده جیمیه او در مدح یحیی بن یعمر رسیده است. عقاد همه این شاعران را که چشم داشتی به صله ها نداشته اند و از عشق به امام حسین (ع) اشعار خود را سروده اند ستوده و این فصل و کتاب را با قطعه ای از ابوالعلاء معری به پایان برده است. جهت مطالعه تفصیلی نظریات و دیدگاه ها در مورد این کتاب می توانید به منابع ذیل نیز رجوع کنید که از برخی از آنها در تدوین این مقاله به گونه ای غیر مستقیم استفاده گردیده است:

۱. عباس محمود العقاد، اسلامیات.
۲. ابوالشهداء الإمام الحسين عليه السلام (با قضاوت تحلیلی تاریخ و روان شناسی)، ترجمه محمد کاظم معزی، کتابفروشی اسلامیة، تهران، بی تا.
۳. ابوالشهداء الحسين بن علی علیه السلام، انتشارات الشریف الرضی قم (افست).
۴. نامه علوم انسانی، معرفی کتاب ابوالشهداء الحسين بن علی، نوشته محسن الویری، ش ۷۶، ص ۲۳۳-۲۳۸، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
۵. راه محمد، ترجمه اسدالله مبشری، چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۲۷ ش.

مهدی سلطانی

بررسی دستور زبان فارسی (۱) دکتر تقی وحیدیان کامیار، سمت، تابستان ۱۳۸۲.



اثر دکتر وحیدیان از نظر نوآوری و نگرش جدید به دستور زبان فارسی از مهمترین دستورهای دو دهه اخیر می باشد. نگاه ساختاری ایشان به زبان فارسی باعث گشوده شدن بسیاری از

«نهاد+مفعول اول+مفعول دوم+ فعل

مثل: مادر کودک را غذا داد»

اما در تعریف مفعول آورده‌اند: «گروه اسمی ای است که پس از آن بالقوه یا بالفعل را بیاید». در صورتی که بعد از مفعول دوم (غذا) یا به قولی همان تمیز دستور سنتی آوردن «را» ممکن نیست. پس چگونه باید فهمید که مفعول است؟ در تعریف شان از مفعول، اول و دوم بودن آن را مشخص نکرده‌اند.

در بخش‌های زیادی از کتاب می‌بینیم که ایشان قاعده‌ای را بیان می‌کنند، اما مدتی بعد با آوردن استثناهای بی‌شمار، خواننده را دچار سردرگمی می‌کنند، مثلاً در مطابقت نهاد با شناسه ص ۱۲ یا بن فعل ص ۳۶.

در ص ۲۳ جمله‌های استثنایی را به دو نوع بی‌فعل و بی‌نهاد تقسیم کرده‌اند. در ادامه جمله‌های بی‌فعل را شامل سه نوع یک جزئی، دو جزئی و سه جزئی و برای هر کدام چندین مثال آورده‌اند. کاش در تقسیم بندی فقط به جملات استثنایی بی‌فعل و بی‌نهاد اکتفا می‌کردند تا ضمن حفظ اصل مطلب کار یادگیری نیز آسان‌تر می‌بود.

در ص ۲۶ برای جمله‌هایی نظیر «بچه‌ها خوابشان می‌آید» یا «مقامات کلیسا خوش شان بیاید» اصطلاح «جمله‌های غیر شخصی» را به کار برده‌اند. این کاربرد به نظر درست نمی‌آید، چون شخص جمله مانند تمامی جمله‌ها آمده است، با این تفاوت که به جای چسبیدن به فعل به جزء اول فعل چسبیده است، در حقیقت این اصطلاح را باید برای جملاتی مثل «بی‌درنگ باید رفت» به کار برد که بر شخص معینی دلالت نمی‌کند. بهتر این است که به فعل‌هایی مثل «خوابش می‌آید» نام افعال «لازم یک شخصه» را داد، زیرا این افعال فقط به صورت سوم شخص مفرد به کار می‌رود و ضمایر پیوسته که در این گونه ساخت‌ها به جای شناسه به کار رفته است شخص فعل را نشان می‌دهد.

در ص ۲۹ درباره‌ی متمم آورده‌اند «وجود همه متمم‌ها الزامی است، جز متمم قیدی» و بعد انواع متمم را شامل «۱) متمم فعل (۲) متمم اسم (۳) متمم صفت (۴) متمم قید (۵) متمم شبه جمله» ذکر کرده‌اند. به دنبال آن آورده‌اند: «اسمی که نیاز به متمم دارد، در همه نقش‌ها و کاربردهایش متمم می‌گیرد... همه صفت‌های تفضیلی و بعضی از صفت‌های دیگر، همه قیدهای تفضیلی و اغلب شبه جمله‌ها نیاز به متمم دارند». آیا بهتر نبود به جای آن همه تفسیر و توضیح می‌گفتند: متمم کلمه یا کلماتی است که بعد از حرف اضافه می‌آید و بر دو نوع اجباری و اختیاری می‌باشد.

در همان صفحه درباره‌ی متمم اسم آورده‌اند: «اسمی که نیاز

به متمم دارد در همه نقش‌ها و کاربردهایش متمم می‌گیرد، مثل: انتقاد از زشتی‌ها و نابسامانی‌های جامعه برای اصلاح رفتار اجتماعی سودمند است؛ یا بحث درباره‌ی مسائل فرهنگی این روزها رواج بسیاری دارد؛ یا عیب‌جویی از دیگران فراموش کردن عیب‌های خویشتن است». در صورتی که این قاعده که کلماتی مثل انتقاد، بحث یا عیب‌جویی همیشه و در همه نقش‌ها متمم می‌گیرند همیشه صادق نیست، مثلاً انتقاد نیکو، کار هر کوه نظری نیست یا بحث عملی مفید اکتشافات بزرگ را در پی دارد یا عیب‌جویی بسیار ناپسند و مذموم است.

در ص ۳۶ فعل‌ها را از دیدگاه بن به دو دسته تقسیم کرده‌اند: با قاعده و بی‌قاعده. در ادامه برای ساختن بن فعل‌های با قاعده روش‌هایی بیان کرده‌اند، اما چندی نمی‌گذرد که حدود ۴۵ استثنا که با روش‌های ارائه شده مطابقت نمی‌کند، ذکر می‌کنند. برای فعل‌های بی‌قاعده نیز حدود ۲۵ فعل را ذکر کرده‌اند. چرا وقتی که تعداد استثناهای افعال با قاعده از مجموع افعال بی‌قاعده بیشتر است مجبور به استخراج قوانینی بشویم که جز دشوار کردن روند یادگیری هیچ طرف دیگری ندارد. بهتر بود مانند دستورهای سنتی راه ساخت بن ماضی را حذف‌نون از مصدر فعل و راه به درست آوردن بن مضارع را حذف «ب» از اول فعل امر مفرد، بیان می‌کردند.

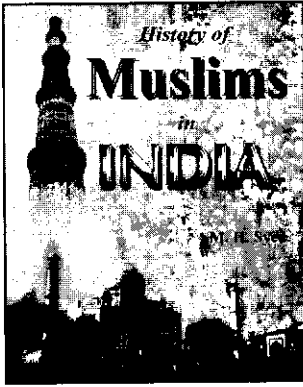
در ص ۴۸ مثالی در مورد گذرا به متمم آورده‌اند، چنین است: «ما یکی از انسانی‌ترین فرهنگ‌ها را... بخشیده‌ایم» و تأکید کرده‌اند که قسمت محذوف جمله فقط با عبارت «به جامعه بشری» که متمم است تکمیل می‌شود و جمله بالا بدون جزء یاد شده یعنی متمم ناقص خواهد بود، زیرا فعل جمله به متمم نیاز دارد. در صورتی که نقطه چین بالا را می‌توان با کلمه دیگری که متمم نباشد نیز پر کرد، مثلاً ما یکی از انسانی‌ترین فرهنگ‌ها را تعالی بخشیده‌ایم.

در ص ۴۹ فعل را به «ناگذر» و «گذرا» تقسیم کرده و گفته‌اند که اگر فعل فقط به نهاد نیاز داشته باشد، ناگذر و اگر علاوه بر نهاد، مفعول یا متمم یا مسند بگیرد گذرا می‌باشد. در دنباله شمار افعال ناگذر را برشمرده‌اند و فعل‌هایی از قبیل بود، آمد، خشکید و دوید را ناگذر به حساب آورده‌اند. این در حالی است که تمامی فعل‌های یاد شده را می‌توان به صورت گذرا نیز به کار برد، مثلاً علی در خانه بود، من از مدرسه آمدم، به خاطر گرمای زیاد، آب لباس‌ها خشکید، از تهران تا کرج را به همراه علی و ناصر دویدم.

در ص ۷۵ در مورد پسوند «جات» آورده‌اند: «این تکواژ بر انواع دلالت می‌کند: کارخانجات (=انواع کارخانه)، ترشی جات (=انواع ترشی)...». ایشان به تقلید از دستورنویسان سنتی وجود

تاریخ مسلمانان هند

Syed, M. H., *History of Muslims in India, New Delhi, Annol Publications PVT.LTD., 2003* 2 vols.



در شماره ۸۵ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۳) مجله آینه پژوهش ذیل مقاله «نگاهی به مورخان هند میانه» ضمن نقد و بررسی یکی از بهترین منابع تاریخ نگاری شبه قاره درباره جایگاه مورخان و پژوهشگران تاریخ هند دوره اسلامی سخن گفتیم. در این شماره به معرفی و بررسی یکی از منابع تحقیق درباره تاریخ مسلمانان هند می پردازیم. گفتنی است کتاب حاضر نه از امتیازات کتاب یاد شده برخوردار است و نه کاستی های آن را دارد. اما وجه اشتراک هر دو در کتاب شناسی بد و ارجاعات ناقص و آزاردهنده است که در بیشتر نوشته های چاپ هند متأسفانه متداول است.

کتاب حاضر به همت سید پژوهشگر صاحب نام و نویسنده پرکار در تاریخ شبه قاره هند گرد آمده است که تا سال گذشته نه عنوان اثر از وی به چاپ رسید و پنج اثر در دست چاپ داشت. افزون بر این، ده ها مقاله ارزشمند در نشریه های معتبر به چاپ رسانده است و اینک چهره ای مطرح و نام آشنا در محافل علمی است.

کتاب از یک پیشگفتار، یک مقدمه و سه بخش و هر بخش از چند فصل فراهم آمده است. مباحث کتاب مجموعاً در ۲۸ مبحث یا فصل در دو جلد گرد آمده است. بخش اول (p.7-50) با عنوان «زمینه و پیشینه» نام گذاری شده است و حول محور ورود اعراب و اسلام در آسیای مرکزی دور می زند. گفتنی است مبحثی به ابوریحان بیرونی اختصاص یافته است.

بخش دوم (p. 51-23) به سلطنت دهلی می پردازد. سلسله های متعدد در طول دوره موسوم به سلطنت دهلی و ساختار اداری و شرایط اجتماعی و اقتصادی و حیات فرهنگی و بالاخره تعامل اسلام و آیین هندو از مباحث خواندنی و قابل تأمل بخش دوم کتابند. مقوله فرهنگ، آموزش، پزشکی، ادبیات، مورخان، اندیشه هندو، زبان های محلی، نقاشی، موسیقی و معماری به زعم

پسوند من در آوردی «جات» را تأیید می کنند، در صورتی که حقیقت این است که صورت مفرد هر کدام از کلمات پیوسته به «جات» خود بیانگر انواع نیز می باشد، مثل ترشی که شامل همه قسم ترشی می شود.

در همان صفحه در مورد «یات» آورده اند: «این نشانه جمع خاص واژه های عربی می باشد: عملیات، شرعیات، ریاضیات، تجربیات، الهیات، ...». در صورتی که به نظر می رسد علامت جمعی که ایشان به عنوان «یات» از آن نام برده اند در حقیقت همان «ات» جمع عربی می باشد، که به صورت مفرد این واژه ها افزوده می شود، مثلاً عملی + ات = عملیات، ریاضی + ات = ریاضیات، شرعی + ات = شرعیات.

در ص ۷۸ آورده اند: «پاره ای جمع ها هستند که نمی توان برای آنها مفردی یافت یا مفرد آنها معنای دیگری دارد از قبیل بستگان، تسلیحات، اشرار، اوباش، اراذل، مرکبات، تجهیزات، لبنیات، متعلقین، محسنات، محاسن (ریش)». در صورتی که تمامی جمع های یاد شده دارای مفردی می باشد که بیان کننده معنای صورت جمع آن است. صورت مفرد کلمات بالا به ترتیب عبارتند از: بسته، تسلیح، شیر، ویش، رذل، مرکبه، تجهیز، لبنیه، متعلق، محسنه، حسن. بعضی از این مفردها مثل حسن (ریش) و مرکبه (قسمی از میوه ها) کاربرد کمتری دارند، با این حال صورت مفرد جمع های محاسن و مرکبات می باشند و همانند دیگر جمع ها - صورت مفرد تمامی جمع های بالا، هم معنای جمع آن هست.

در ص ۹۷ از نقش های وابسته فقط به مضاف الیه اشاره کرده اند در صورتی که وابسته های دیگری مثل صفت هم وجود دارند که کم از مضاف الیه نیستند.

در ص ۱۲۳ انواع حذف را چهار نوع می دانند: «حذف به قرینه لفظی؛ قرینه ذهنی؛ قرینه حضوری؛ بی اهمیت تلقی شدن موضوع». اما حقیقت این است که حذف بر دو نوع می باشد (لفظی و معنوی) و نوع سومی ندارد و می توان سه نوع حذف قرینه حضوری، قرینه ذهنی و بی اهمیت تلقی شدن موضوع را در قالب حذف به قرینه معنوی بیان کرد.

در واقع می توان با کمی دقت در بیان موضوع حجم مطلب را کم کرد تا بدون تغییر در اصل مطلب مقصود خود را ادا کرده باشیم و از این رهگذر کار یادگیری نوآموزان و دانشجویان آسان تر گردد.

حجت حسین دوست



(Sarkar) پرتوی بر تاریخ هند پس از اسلام افکندند و شناخت ما را درباره تاریخ هند میانه بیشتر کردند. گفتنی است در میان تاریخ‌های کوچک تری که نوشته شده‌اند تاریخ قوم هند به قلم تاراچند و تاریخ هند نوشته پانیکار (Panikkar) بسیار درخور توجهند.

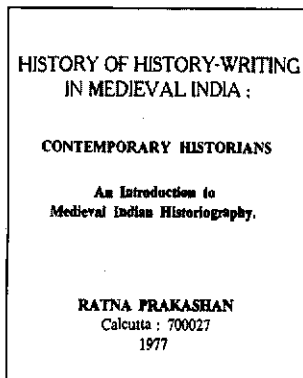
پس از استقلال هند گروهی جدید از مورخان ظهور کردند که رویکردشان در بررسی تاریخ هند میانه کاملاً عینی‌گرایانه است، از جمله می‌توان به شیخ رشید، اشرف، مجیب و عرفان حبیب اشاره کرد. آنان آثار ارزشمندی درباره تاریخ هند میانه نگاشته‌اند. هرچند اشرف، مجیب و حبیب دارای اندیشه چپی‌اند اما به گواهی تحلیل و نوشته‌هایشان در بررسی تاریخی از انصاف و عینیت در روش فاصله نگرفتند.

نویسنده کتاب با آگاهی و اشراف از همه این نکته‌ها تاریخ مسلمانان هند را نگاشت. وی کوشید روایتی عینی و تحلیلی از تاریخ مسلمانان هند به دست دهد. از نظر روش‌شناسی، روش تجربی و بررسی منطقی را به کار بست. به نظر وی، هند به عنوان یک امپراتوری بخشی از جهان اسلام شد، با این تفاوت که قدرت مسلمانان در این نقطه از جهان اسلام نسبتاً مستقل رشد کرد و به جز در یک برهه کوتاه هرگز قسمتی از خلافت نبود. وی تاریخ مسلمانان هند را بر حادثه‌ترین، شورانگیزترین و باشکوه‌ترین دوره تاریخی در هند می‌داند و معتقد است اسلام نه تنها این سرزمین را از حکومت کارآمد و نظام مدیریتی درخور قبول برخوردار ساخت، بلکه همچنین یک تمدن جدید و یک فرهنگ غنی را ارزانی داشت.

*

Sarkar, Jagadish Narayan, History of History-Writing in Medieval India: A Introduction to Medieval Indian Historiography, Calcutta, 1977.

تاریخ تاریخنگاری در هند میانه (آشنایی با تاریخنگاری هند میانه)، نوشته یگادیش نارایان سرکار، کلکت، ۱۹۷۷.



۱. این کتاب نخستین اثر نقادانه درباره تاریخ هند میانه به شمار می‌رود و از جامعیت موضوع و منابع برخوردار است.

نویسنده حیات فرهنگی دوره سلطنت را شکل می‌دهند و از رهگذر آن به تجدید حیات علمی ادبی و فرهنگی آن روزگار اشاره می‌کند.

بخش سوم (p. 235-260) به عصر تیموریان هند (Mughal Era) اختصاص یافته است. ضمن بحث درباره حاکمان عصر تیموری، مبارزه برای استقلال هند و شرایط اقتصادی، اجتماعی و دینی از مباحث دیگر این بخش هستند. مبحث پایانی و خواندنی کتاب تمدن مسلمانان شبه قاره است. گفتنی است که سید با این که آثار ارزشمند I.H. Qureshi را خوانده است به درستی مشخص نیست که چرا در این بخش از تعابیر او مثلاً «اکبر معمار تیموریان هند» که اتفاقاً عنوان یکی از کتاب‌های او به زبان انگلیسی است به نحو احسن استفاده نکرده است.

این نخستین بار نیست که کتابی درباره مسلمانان هند نوشته‌اند. انبوهی کتاب در دست است که محققان مسلمان و غیر مسلمان درباره تاریخ هند تاکنون نوشته‌اند. اما تحقیق درباره مسلمانان هند با رویکردهای نو به راستی با کار هنری الیوت (H. Elliot) آغاز شد. وی کوشید با مطالعه نوشته‌های تاریخی مربوط به زمان حاکمان مسلمان در هند برخی را انتخاب و به زبان انگلیسی برگرداند. بعد از درگذشت الیوت آنچه را او گرد آورده بود داسون تکمیل کرد و بین سال‌های ۱۸۶۷ و ۱۸۷۷م در هشت جلد منتشر کرد و History of India, as Told by Its Own His- totians (تاریخ هند به زبان مورخان هند) عنوان این اثر شد. چاپ این کتاب فصل جدیدی در تاریخ نگاری شبه قاره گشود، به ویژه آن که تپیش از آن مواد تاریخی برای تحقیق در شبه قاره پس از اسلام فقط به زبان عربی و خصوصاً فارسی بود. گفتنی است که الفنستون (Elphinstone) و وینسنت اسمیت (V. Smith) نیز تاریخ هند نگاشتند. به عقیده صاحب نظران تاریخ هند اسمیت با عنوان Oxford History of India اوج مکتب تاریخی جدید است، با این که عنوان می‌شود هدف و روش الیوت و اسمیت در تاریخ نگاری علمی به علت غرض آلود بودن جایی ندارد. مع الوصف باید اذعان داشت که روش علمی غرب، نویسندگان نامدار و برجسته‌ای در تاریخ نگاری مسلمانان شبه قاره تربیت کرده است که از جمله می‌توان به پیت هاردی و ایون اشاره کرد.

رفته رفته در مقابل نگاه بیرونی به تاریخ هند، مورخان هندی قلم رنجه کردند و از درون به تاریخ هند نگاه کردند، به ویژه آنان که فارسی می‌دانستند و به منابع دست اول تاریخی دسترسی داشتند. افزون بر بیست مورخی که در شماره ۸۵ آینه پژوهش به آنها اشاره شد تریپاتی (Tripathi)، تاراچند (Tara Chand)، ساران (Saran)، توپا (Topa)، خوسله (Khosla)، بنی پراساد (Beni Prasad)، ساکسنا (B.P. Saksena)، قرشی (Qureshi) و سرکار

J. T. Shotwell, Introduction to the History of History (1922); G. P. Gooch, History & Historians in the Nineteenth Century (1928);

D. S. Margoliouth, Lectures on Arabic Historians (1930);

H. E. Barnes, History of Historical Writing (1939); J. W. Thompson (with collaboration of B.J. Holmes), A History of Historical Writing (N. Y. 2vols. 1954);

Collingwood, The Idea of History (1946); F. Rosenthal, A History of Muslim Historiography (1952); P. Hardy, Historians of Medieval India (1960)

گفتنی است کتاب روزنتال به فارسی ترجمه شده است و پیتز هاردی مورخ پر آوازه تاریخ هند میانه است.

افزون بر این منابع، انبوهی مقاله در دست است که درباره موضوع مورد بحث نوشته شده اند. Index Islamicus به همت J. D. Pearson که از ۱۹۰۶ چاپ شده است و فهرستی از مقاله های مربوط به اسلام و موضوعات اسلامی را به عنوان یک مرجع مهم در اختیار پژوهشگر قرار می دهد (درباره مرجع شناسی اسلامی، نک: مرتضی رزم آرا، مرجع شناسی اسلامی به عنوان کتاب درسی، ش ۱۲، سخن سمت، زمستان ۱۳۸۲)، همچنین B. A. Fernandez, Bibliography of Indian History & Oriental Research. A Guide to Indian Periodical Literature که Prabhu Book Service (Haryana) آن را در ۱۹۶۴ منتشر کرده است درخور توجه می باشد. کار خانم کیس M.H. Case, South Asian History 1750-1950 که در سال ۱۹۶۸ انتشارات دانشگاه پرینستون آن را منتشر ساخت راهنمای بسیار ارزشمندی است. همچنین از منابعی که در پیشگفتار و مقدمه کتاب ها آمده است نباید غافل بود. کتاب شناسی هندشناسی (A Bibliography of Indology) که آثار منتشره پایه در زمینه تمام جنبه های تاریخ و فرهنگ هند به زبان های مختلف را معرفی می کند و کتابخانه ملی کلکته منتشر می نماید و نیز اهمیت بولتن ها مانند The Bulletin on the Indian Council of Historical Research, New Delhi که تاکنون از مرز ۱۳۰ شماره گذشته است و در کتابخانه ارزشمند مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی متأسفانه تنها تعداد معدودی موجود می باشد نمی توان انکار کرد. این نیز گفتنی است که همایش ها و سمینارهایی برگزار شده و مقاله های مرتبط با موضوع تاریخنگاری مفید خواهند بود. برای دوره میانه، نخستین بار سری رام شرما (Sri Ram Sharma)

تقریباً مقاله ای نیست که درباره تاریخنگاری در طول حاکمیت مسلمانان در هند نوشته شود اما به کتاب سرکار متخصص تاریخ هند میانه ارجاع داده نشود. یکی از دلایلی که تاریخنگاری هند، امروزه این قدر پیشرفت کرده است چاپ و نشر کتاب هایی مانند کتاب حاضر است (درباره وضع تاریخ و جایگاه مورخان هند، نک: مرتضی رزم آرا، نگاهی به مورخان هند میانه، آینه پژوهش، ش ۸۵). چه، این کتاب نخستین اثر نقادانه درباره تاریخ هند میانه به شمار می رود و از جامعیت موضوع و منابع برخوردار است. در واقع تاده دهه ۱۹۵۰ م هیچ اثر معیار درباره تاریخنگاری هند (باستان، میانه، جدید) وجود نداشت.

تاریخ یک رشته به هم پیوسته از رویدادها در امور بشری و هر آنچه به حیات آدمی وابسته است می باشد. این تعریف نویسنده از تاریخ است که در آغاز پیشگفتار به چشم می خورد. هر چند تعریف او از تاریخ و تاریخی اندیشیدن و نحوه بررسی تاریخی او به قوت کار روینز در تاریخ مختصر زبانشناسی (ترجمه علی محمد حق شناس، نشر نو، ۱۳۷۳) نیست، اما به راستی او پرسش های جدی مطرح می کند. نویسنده می پرسد که در دانشگاه های ما از نظریه های سیاسی و اقتصادی صحبت می شود، از اندیشه سیاسی و اقتصادی صحبت می کنیم، تاریخ ادبیات و تاریخ فلسفه تدریس می کنیم، اما کیست که بیاید تاریخ اندیشه تاریخی تدریس کند؟ چنین مرد میدان کو؟ توجیه نویسنده در انتخاب عنوان کتاب همین نکته است. همچنین او عنوان می کند که آیا دانشجویان ما در تحصیلات تکمیلی اطلاعات کافی درباره انواع تاریخ و مفاهیم در حال تغییر تاریخ در دوره های مختلف دارند؟ پاسخ او منفی است. انگیزه او از نوشتن کتاب پاسخ به این نیاز هاست.

نویسنده در غرب بنگال در ۱۹۰۷ به دنیا آمد و در بهار تحصیل کرد. لیسانس و فوق لیسانس خود را با درجه ممتاز در رشته تاریخ از دانشگاه پاتنه گرفت. دکترایش را از دانشگاه کلکته در ۱۹۴۸ دریافت کرد. سال ها مشغول تدریس بود و تصدی سمت ریاست گروه تاریخ را در دانشگاه بر عهده داشت و سرانجام در ۱۹۷۲ بازنشست شد. او مقاله ها و کتاب های بسیار ارزشمند نگاشت و در نوشتن کتاب از تکرار کار دیگران و نشخوار کردن بیزار بود و در عوض به نیازهای ضروری دانشجویان و اهل تحقیق توجه بسیار داشت. باری، توجه به این نکته هاست که نویسنده بر اهمیت آنچه علوم کتاب شناسی و تاریخنگاری (bibliographical and historiographical studies) می خواند تأکید می ورزد. انبوهی کتاب در اروپا و آمریکا و ژاپن در دست است که به این موضوع پرداخته اند از جمله:

باری، به دنبال اقبال فراوان از تاریخنگاری در نیمه دوم قرن بیستم کنفرانس‌ها و سمینارهایی برگزار شد. در ۱۹۶۳ اولین گردهمایی درباره تاریخنگاری هند (باستان، میانه، جدید) به همت سن (S. P. Sen) مدیر مؤسسه مطالعات تاریخی کلکته به رسم گردهمایی سالانه مؤسسه برگزار شد. همین شخصیت تأثیرگذار و بانی از نویسندگان خواست تا به همین مناسبت درباره تاریخنگاری هند میانه مقاله‌ای بنگارد. این شروع مبارک و خجسته‌ای بود، چه نویسنده به مناسبت‌های دیگر قلم رنجه فرمود و مقاله نوشت و سرانجام اندیشه تألیف کتاب را در سرپوراند. مقاله مزبور در Quarterly Review of historical studies, vol. III (1963-64) parts I & II به همان مناسبت درباره آرای تاریخی (Ideas of History) مقاله نوشت و باز در همان مجله (1964-65) vol. III چاپ شد، گو این که در تک‌نگاری‌هایی توسط نویسنده جداگانه منتشر شده‌اند. در سال ۱۹۶۵ پراساد (B. Prasad) استاد تاریخ دانشگاه دهلی سمیناری درباره افکار و اندیشه‌های تاریخی دوره جدید ترتیب داد و به دنبال آن در ۱۹۶۶ سمیناری با این موضوع اما مربوط به دوره میانه برگزار شد. عنوان مقاله نویسنده «مصلحت سیاسی در دوره پیش از اکبر» بود.

به مناسبت‌های گوناگون و به دعوت دانشمندان و صاحب‌نظران مانند محب‌الحسن - که در شماره ۸۵ آینه پژوهش ذیل نگاهی به مورخان هند میانه به مناسبت از او سخن گفتیم - و سوکومار باتاچاریا و رام ساران شرما مقاله‌هایی با عنوان «تاریخ شخصی برخی از مورخان میانه و نوشته‌های شان»، «نوشتن تاریخ هند میانه: با نظری به گذشته و دورنمای آینده» و «مراحل رشد نوشته‌های تاریخی (historical literature) در هند میانه» نگاشت. گفتنی است مقاله اخیر برای سمینار «تقسیم بندی تاریخ هند به دوره‌های مختلف» نوشته شده بود.

همچنین «تاریخ سیاسی و اجتماعی و اقتصادی» برای سمینار منابع چاپی دست اول در مؤسسه آمریکایی هندشناسی در کلکته و «بیوگرافی تاریخی در ادبیات فارسی» برای همایش مورخان و تاریخنگاری در هند جدید ایراد شد. افزون بر این مقاله‌ها، ده‌ها کتاب و تک‌نگاری از نویسندگان تاکنون منتشر شده است، از جمله: *India and Iran in the Medieval Period* (1972) (هند و ایران در دوره میانه).

نویسنده با این مایه از دانش و آگاهی درباره راه و رسم بررسی تاریخی و موضوع تخصصی خود کتاب حاضر را نگاشت. وی کوشیده است تصویری روشن از یک مرحله تاریخ روشنفکری در هند مشخصاً دوره حاکمیت مسلمانان به دست دهد. برای

تهیه و تدوین کتاب‌شناسی راهمت گماشت، گو این که عنوان آن *Bibliography of Mughal India* به تیموریان هند محدود است. برای دوره جدید، دوتا (K.K. Dutta) در سال ۱۹۵۷ *Survey of recent studies on Modern Indian History* را تدوین کرد. اما دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی به راستی ایام مبارکی برای تاریخنگاری هند بود چه، استقبال فراوان اهل فضل و اهل قلم از این موضوع به عمل آمد و علاقه به علوم کتاب‌شناسی و تاریخنگاری روز به روز بیشتر می‌شد. بودا پراکاسا (Buddha prakasa) رویکرد جدید به تاریخ را - *The Modern Approach to History* (1963) تیکار (S. R. Tikekar) درباره تاریخنگاری *On Historiography* (1964) را نگاشت که به بررسی روش‌های تحقیق تاریخی می‌پرداخت. همچنین کتاب ماجومدار نیز که روایتی مجمل اما نقادانه است *C. Majumdar, Historiography in Modern India* (1970) از اهمیت کتاب وارد - *A. K. Warder, An Introduction to Indian History* (1971) *ography* که برای آشنایی با تاریخنگاری هند بسیار سودمند است نباید غافل بود. کتاب چاکرابارتی (Chakrabarti) درباره کتاب‌شناسی گفتنی‌های بسیار دارد *Bibliography in theory and practice* (1971). درباره تاریخنگاری به زبان‌های هندی نگاه کنید به *Kulkarni and D'Souza, Histography in Indian Languages* (1972)؛ کتاب‌شناسی آثار برگزیده هند *Vijay Singal, Bibliography of Selected Indian Books* (1974-75) که درباره هنر و فرهنگ است و بالاخره تاریخنگاری در دوره اکبر که عالمانه و نقادانه به همت دو مورخ برجسته رضوی (S. A. A. Rizvi) و هارینز موکیا (H. Mukhia) نوشته شد. رضوی تاریخ دینی و روشنفکری مسلمانان در زمان اکبر را نگاشت *Religious and Intellectual History of Muslims in Akbar's Reign* (1975) و موکیا که استاد راهنمای کریم نجفی برزگر در دانشگاه جواهر لعل نهرو بوده و در شماره ۸۵ آینه پژوهش پایان‌نامه‌اش معرفی شد مورخان و تاریخنگاری را در آن دوره *Historians and Historiography during the Reign of Akbar* (1976) بررسی کرد. نوشته‌های خلیق احمد نظامی (K. A. Nizami) که در شماره ۸۵ آینه پژوهش ذیل نگاهی به مورخان هند میانه به مناسبت از نوشته او سخن گفتیم درباره تاریخنگاری هند بسیار راهنما و راهگشایند، خصوصاً بخش اول کتاب *State and Culture in Medieval India* (1985) (دولت و فرهنگ در هند میانه) با عنوان «رویکرد و دورنماها درباره گرایش‌های تاریخنگاری هند و بررسی تاریخنگاران منابع فارسی و عربی» برای تاریخ‌کشمیر خواندنی است.

این منظور، کتاب را در دو جلد گرد آورد که ثمره چهارده سال تحقیق و پژوهش در تاریخنگاری هند میانه است. جلد اول با عنوان تاریخ تاریخنگاری در هند میانه به نوشته های مورخان آن دوره می پردازد. اما جلد دوم به تاریخ تاریخنگاری درباره آن دوره می پردازد که مورخان روزگار ما درباره آن دوره نوشته اند. هدف نویسنده از نوشتن جلد دوم در واقع تحلیل سمت و سوهای نوشته های مورخان روزگار ماست که سرگرم تحقیق و پژوهش درباره تاریخ آن دوره اند.

جلد اول که به زعم نویسنده به دو رویه بودن (dichotomy) در تاریخنگاری بر پایه دو رویه بودن و تفاوت اجتماعی آن دوره اشاره می کند در شش فصل فراهم آمده است. فصل اول (p.1-9) به تاریخنگاری هندو، ویژگی ها و شاخه های آن اختصاص یافته است. فصل دوم (p.10-29) حول تاریخنگاری مسلمانان می چرخد. نویسنده عنوان می کند که ورود مسلمانان و استقرار ترک های فارسی زبان در هند عصری بسیار تأثیرگذار در تاریخنگاری هند پدید آورد عنصری جدید به فرهنگ هندی یعنی نوشته های تاریخی افزود و این نوع تاریخنگاری در هند که عمدتاً دو سنت متمایز تاریخ نویسی عربی و فارسی را بازتاب داد، الگویی برای حاکمان و نویسندگان هندو شد؛ از این رو عنوان می کند که تاریخنگاری مسلمانان هدیه ای بدیع از ترک های ایرانی شده به فرهنگ هندی آن دوره است (p.10). گفتنی است نویسنده بر لفظ فرهنگ تأکید بسیار دارد و عنوان می کند بسیار منطقی است اگر بگوییم ترک ها تاریخنگاری را به عنوان شکلی از فرهنگ در هند پدید آوردند. آن گاه در قسمت دوم مبحث، آن جا که به ویژگی ها و انواع تاریخنگاری مسلمانان می پردازد تاریخنگاری مسلمانان را علم التاریخ می خواند و سازنده بخشی از فرهنگ مسلمانان می داند. به نظر او بررسی تاریخنگاری در اسلام به عنوان جنبه ای از تاریخ روشنفکری جهان که پس از ظهور اسلام آغاز شد هم آموزنده است هم الهام بخش.

فصل سوم (p.30-64) که از نظر کمی بیشتر صفحات کتاب را به خود اختصاص داده است به گوناگونی و ماهیت کلی و عام نوشته های تاریخی مسلمانان در هند میانه می پردازد. از آن جا که تاریخ های فراوان در این دوره نوشته شده اند او این تاریخ ها را به تاریخ عمومی، تاریخ محلی، تاریخ مدحی، تاریخ تعلیمی (didactic)، تاریخ هنر، تاریخ شخصی یا زندگی نامه ها، تاریخ اولیاء الله و دیگران تقسیم کرده است. در ادامه، مشخصات کلی تاریخ های فارسی-هندی پیش از تیموریان را طرح و تحلیل می کند تا از رهگذر آن، تاریخنگاری تیموریان را طرح و شرح نماید. طبقه بندی نوشته های تاریخی، تواریخ افغان، نوشته های

مورخان هندو به زبان فارسی در دوره تیموریان، ویژگی کلی تاریخنگاری تیموریان و بالاخره تأثیر دانشمندان اروپایی و شرق شناسان بر تاریخنگاری از مباحث مطرح در تاریخنگاری تیموریان هندند. ارزش تاریخ های هندی-اسلامی و تاریخنگاری در نیمه نخست قرن ۱۸م دو مبحث پایانی فصل سوم کتابند.

فصل چهارم (p.65-132) به آرمان ها، روش تحقیق و دستاوردهای تاریخنگاران مسلمان در هند میانه می پردازد. نویسنده کوشیده است نخست نشان دهد که این تاریخنگاران از تاریخ چه برداشتی داشتند و آن را چگونه تعریف می کردند و آن گاه در عمل چه کرده اند. به نظر نویسنده، تاریخ نزد آنان هم علم بود هم فن و معتقد است که تاریخ به راستی چنین است. نویسنده از این نکته غافل نیست که تاریخنگاران مورد بحث از نظر اجتماعی به چه طبقه ای تعلق داشتند. گفتنی است مؤلف ابوریحان بیرونی را در شمار مورخان هند پیش از تیموریان قرار داده است.

مؤلف آن گاه که به دوره تیموریان هند می رسد آن را ذیل چهار مبحث طرح و شرح می کند: زندگی نامه نویسان سلطنتی مانند بابر؛ سرگذشت نامه نویسان مانند گلبدن بگم، میرزا حیدر دوغلت، جوهر و میرزا ننان؛ مورخان رسمی عصر تیموری مانند ابوالفضل علامی در مقام نظریه پرداز تاریخنگاری و عبدالحمید لاهوری؛ زندگی نامه نویسان و تاریخ نویسان غیر رسمی مانند نظام الدین احمد، بدائونی، فرشته، محمد هاشم علی خان (خوافی خان) و میرزا محمد حسن. مطلب دیگری که در فصل چهارم خواندنی است چیزی است که نویسنده آن را قابلیت درک و فهم در تاریخ می خواند. جبر یا اختیار، تاریخ و تبلیغ، تاریخ در خدمت دین، تعلیمات گرای (didacticism)، فقدان بینش نقادانه و غیبت جنبه های جامعه شناسانه همه و همه ذیل آن موضوع طرح و تحلیل شده اند.

عنوان فصل پنجم (p.133-141) روح جدید است. ذهن علمی بیرونی، فلسفه تاریخ برنی، جانبداری ابوالفضل علامی از جدایی نهاد دین از نهاد سیاست یا سکولاریسم در سیاست حکومت، ترکیب سکولاریسم با شریعت توسط بدائونی و بالاخره بهیمسن (Bhimsen) به عنوان یک مورخ اجتماعی از مباحث فصل پنجم کتابند. فصل ششم (p.142-144) نتیجه گیری است و نویسنده به مسأله عینیت تاریخی اشاره دارد.

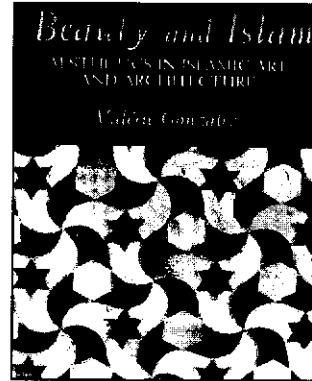
۲. نقد و نظر، ایرادهایی که من بر این کتاب وارد می کنم ارزش فوق العاده کتاب را نفی نمی کند به ویژه آن که کتاب سرشار از نکته های آموزنده و رویکردهای محققانه است. اما به راستی رسالت منتقد کتاب این است که نشان دهد پدیدآورنده اعم از نویسنده و ناشر چگونه می توانست کتاب را بهتر تهیه و

تدوین کند. مناسب است به دو نکته اشاره شود: یکی آن که کتابی با این درجه از اهمیت در معرفی آثار نویسنده به اطلاعات کتاب‌شناسی دقیق و کامل توجه ندارد، نمونه بارز آن معرفی نوشته‌های او در صفحه‌بدرقه است که گاه بدون محل نشر، گاه بدون سال نشر و گاه بدون هیچ اطلاعات لازم برای خواننده می‌باشد؛ دوم آن که نویسنده با همه شایستگی‌هایی که از خود در این کتاب نشان داده است در مباحث آغازین فصل چهارم عنوان می‌کند تاریخ هم علم است هم فن، بی آن که روشن کند علم چیست، فن چیست. شاید به این دلیل که بررسی‌های تاریخی از آغاز تا پیدایش علم تاریخ بیشتر از سنخ فن نبوده است و از آن زمان به بعد رفته رفته به ویژگی‌های علم آراسته شده و در طول تحول این رشته نوین، اندک اندک به جرگه علوم درآمده است. حال بهتر است بگویم چه ویژگی‌هایی باید در یک زمینه پژوهشی وجود داشته باشد تا بتوان به حاصل بررسی‌ها علم گفت. با توجه به این که کم و بیش یک دهه است درباره ماهیت علم و پژوهش‌های علمی و شرایط تحقق علم و تحقیق در ایران بحث‌ها شده است ما نیز از آن بهره می‌گیریم و در این جا طرح می‌کنیم. به نظر علی محمد حق شناس، بررسی‌های زبانی، همانند پژوهش‌های دینی و ادبی از زمره کهن‌ترین و پر سابقه‌ترین مشغله‌های فکری آدمی بوده است و پیشینه این بررسی‌ها به پیش از تاریخ-یعنی به پیش از پیدایش خط- باز می‌گردد... و ویژگی مشترک و بارز این قبیل بررسی‌های زبانی در همه فرهنگ‌ها، به هر حال، این است که بلافاصله پس از فراهم آمدن ابزار لازم برای رفع مشکلات موجود در زمینه دین و ادبیات و سیاست و یا فلسفه، خود آن بررسی‌ها یک سره متوقف شده‌اند و از آن پس یا باب آنها به کلی بسته شده است یا اگر باب آنها همچنان باز مانده است به صورت یک سنت مستقر و مستدام از نسلی به نسل دیگر منتقل شده‌اند بی آن که کمتر پیشرفتی یا حتی کمتر تغییری در آنها پیدا شده باشد و این همان است که در هند و جهان اسلام و تا حدودی در یونان و روم رخ داد. در این جوامع، حتی اگر نوآرانی هم بعدها پیدا شدند و حرف‌های تازه‌ای مطرح کردند حرف‌های تازه آنان به ندرت به درون سنت‌ها رخنه کرده و جزئی از آنها شده است، چنان که مثلاً ملاحظات زبانی بسیار دقیق و درست ابن سینا و خواجه نصیرالدین طوسی به زحمت در پیکره سنت‌های پذیرفته شده و در کتاب‌های درسی جایی پیدا کرده است. پس عجب نیست که در جهان اسلام کمتر نوآوری پس از سببویه نظری تازه آورده است که دنبال شده باشد. در همه جوامع یاد شده، آنچه پس از این قله‌های شامخ

مجال و میدان یافته‌اند خیل شارحان مختصر و مفصل نویس و منظومه پرداز است و انبوه رسائل و جزوات درسی که همگی به پاس حفظ سنت‌های صرفی و نحوی جا افتاده و به منظور انتقال آنها از نسلی به نسل دیگر فراهم آمده‌اند. از این جا به بعد، دستور زبان در همه جوامع در کنار منطق و فنون بلاغی به صورت مدخل یا بخش مقدماتی برنامه‌های آموزشی درآمده است. در این قبیل بررسی‌های زبانی، عموماً ویژگی‌هایی به چشم می‌خورد از جمله هدفی که دنبال می‌شود شناخت خود زبان نیست، بلکه حل مشکلات عملی یا نظری در زمینه‌های دیگر است یعنی این نوع بررسی‌ها عموماً جنبه کاربردی دارند و نه نظری، دیگر آن که این بررسی‌ها پس از رفع مشکلات موجود در زمینه‌های دیگر از پوشش باز می‌مانند و به شکل مجموعه‌ای از سنت‌های استانده یا معیار تداول می‌یابند، سوم آن که این قبیل بررسی‌ها به صرف آن که در پی مقاصد گوناگون، آن هم در زمینه‌های گوناگون هستند ناگزیر از روش یگانه و مشخصی که متناسب با سرشت زبان باشد استفاده نمی‌کنند، چهارم این که در این نوع بررسی‌ها از آن جا که شناخت خود زبان در نظر نیست، بلکه رفع مشکلاتی در نظر است که به زبان مربوط نمی‌شود خواه ناخواه، دانشی که از رهگذر آن درباره زبان حاصل می‌شود ضرورتاً فراگیر و منظم و تام و تمام نیست، بلکه دانشی است محدود، پراکنده و عمدتاً معطوف به آن بخش‌ها از زبان که با مشکلات غیر زبانی رابطه دارند. دانشی با این خصوصیات را به هیچ روی نمی‌توان از جنس و سنخ علم در معنای دقیق کلمه دانست، زیرا در علم، در درجه اول، شناخت موضوع مطرح است و نه حل مسائلی که عموماً به خود موضوع تعلق ندارند، دوم این که علم هرگز از پوشش باز نمی‌ماند و به سنت‌های ایستا نمی‌پیوندد و تا موضوع آن در تحول است و آن موضوع از نظرگاه‌های مختلف بررسی می‌شود و نتایج نظرگاه‌های گوناگون روبه روی هم قرار می‌گیرند خود آن نیز پویا و پرتحرک و بالنده برقرار می‌ماند. از این گذشته، علم به صرف آن که معطوف و متوجه و متعهد به موضوع یگانه است ناگزیر بیشتر از روش‌هایی بهره می‌گیرد که به کار شناخت آن موضوع می‌آیند و پیداست شناختی که از این رهگذر حاصل می‌شود شناختی حتی الامکان فراگیر، منظم و معطوف به کل موضوع است و نه به گوشه‌هایی از آن (نشر دانش، زبان‌شناسی از علم تافن، ش ۳، ص ۱۵، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۴).

Gonzalez, Valerie, *Beauty and Islam: Aesthetics in Islamic Art and Architecture*, London & New York, 2001.

اسلام و زیبایی: زیباشناسی در هنر و معماری اسلامی، نوشته والری گونزالز، لندن و نیویورک، ۲۰۰۱.



۱. اسلام و زیبایی نوشته والری گونزالز اثری جدی و ماندگار با ساختار و زبانی سخت سنجیده و پرورده در خدمت موضوع و مضمونی گیرا و خواندنی برای علاقه مند به تاریخ هنر و فلسفه است. ابن سینا، ابن رشد، ویتگنشتاین، گودمان، باشلار، هوسرل، کلاین، روتکو، دریدا همه و همه دارند در این کتاب در یک میزگرد قرآنی شرکت می کنند.

اهمیت آشنایی با زیباشناسی در تمدن اسلامی که عنوان کتاب گویای آن است، جایگاه رشته علمی پدیدارشناسی زیباشناختی که نویسنده از یافته های آن سخت بهره جسته است، راه های آفرینش هنری در اسلام از طریق رهیافت زیباشناسانه که هدف نویسنده از تألیف کتاب حاضر بوده است، ارزش کتاب از حیث علمی و ابتکاری بودن به سبب طرح نو در هنر اسلامی به اعتبار رهیافت تحسین برانگیز و شگفتی ساز در روش تحقیق هنر و معماری اسلامی، شیوایی و استواری نشر کتاب از نظر کالبدشناسی نشر و استفاده از واژگان مناسب و نحو متداول، انسجام و هماهنگی مطالب کتاب و شیوه تألیف و فصل بندی آنها، میزان استناد به منابع و نحوه تنظیم کتاب شناسی به اطلاعات مورد نیاز مخاطب مانند نمایه، کم بودن غلط های چاپی و رعایت نکات فنی چاپ و بالاخره امتیاز خاص کتاب که می تواند الگوی مناسب برای استفاده از ابزار تحقیق غربی به منظور پژوهش درباره اسلام و مسلمانان و نیز الاهیات و معارف اسلامی باشد عوامل کافی برای کشاندن هر علاقه مند به تاریخ هنر و فلسفه برای مطالعه کتاب اسلام و زیبایی است.

کتاب از جنبه های مختلف از موضوع و مضمون گرفته تا ساخت و زبان درخور طرح و تحلیل است. نویسنده با دقت و

ظرافتی حیرت انگیز و با دانش و احاطه ای خیره کننده جنبه های زیباشناسی را در اندیشه مسلمانان گذشته در بافت نظریه های روزگار ماکشف می کند؛ بشارتی دلنواز از زایش و بالش چشم اندازهای جدید درباره هنر و معماری اسلامی با مثال هایی از قرآن و معماری الحمراء گرفته تا آثار هنرمندان و فیلسوفان معاصر می دهد و نشان می دهد که نظریه زیباشناسی در اسلام در الهیات، اخلاقیات، فیزیک و متافیزیک وجود دارد. تحلیل او از شکل های هنری و هندسی در معماری کاخ الحمراء تفسیری جدید مبتنی بر نظریه های رایج پدیدارشناسی و نشانه شناسی به دست می دهد. از یک سو با جهان جدید و امکانات علمی، فنی و هنری آن آشناسست، گرچه از گذشته آن غافل نیست، از سوی دیگر با پاره پاره فرهنگ و تمدن دیرپای شرق انس و الفت دیرینه دارد و به هر جا و هر جلوه از مظاهر مادی و معنوی آن عشق می ورزد و از سوی (اگر بشود گفت) سوم، بی آن که در کنار گود به نمایش های مسحور، مغلوب کننده روش تحقیق متداول در هنر و معماری اسلامی سرگرم باشد و به دور از لبخند پت و پهن عملاً پا به عرصه های ابتکار عمل می گذارد و نشان می دهد که عرضه و توفیق آن را دارد. این همه توفیق چیزی نیست که آسان به دست آید بلکه رنج روزگاران می طلبد. در عجبم که او چگونه توانسته است پهنه ای این چنین گسترده را درنوردد و بر این همه گستردگی و رازآلودگی هنر اسلامی تا بدین مایه اشراف پیدا کند. بی شک این کتاب هم درک و فهم ما را به آنچه در گذشته در زمینه آفرینش هنری در اسلام صورت بسته است عمیق تر می کند و هم افق هایی تازه برای انجام پژوهش های مفید در آینده فراروی ما می گشاید.

۲. هسته اولیه کتاب به برکت وجود مؤسسه اسماعیلیه لندن شکل گرفت.

در کنار کسانی که تصویر خشن و زشت از اسلام را در آثار خود عرضه می کنند، هستند کسانی که پرداختن به زیبایی های اسلام و اندیشه اسلامی را وجهه همت خود قرار داده اند و نام والری گونزالز در میان این دسته از پژوهشگران می درخشد. او دکترای خود را در علوم انسانی از دانشگاه اکس-آن-پروانس واقع در جنوب فرانسه گرفت و متخصص جهان عرب شد؛ دیپلم نقاشی از مدرسه هنرهای زیبا از مارس-لومینی گرفت؛ عضو مؤسسه مطالعه پیشرفته پیریتون بود و اینک پژوهشگر و استاد تاریخ معماری و برنامه ریزی شهر اسلامی در مدرسه معماری مارس-لومینی است. Emaux d'al-Andalus et du Maghreb (Aix-en-Provence, 1994) (میناهای اندلس و مغرب) Pi'ège de Salomon, La Pensée de l'art dans le Coran و Paris, 2001 (دام های سلیمان، اندیشه هنری در قرآن) و شمار

زیادی مقاله درباره معماری اسلامی و تاریخ هنر از آثار او هستند. شش سال پیش از چاپ کتاب حاضر یعنی در سال ۱۹۹۵ والری گونزالز مقاله‌ای با عنوان *The Aesthetics of Islamic Art: Toward a Methodology of Research* (زیباشناسی هنر اسلامی: به سوی روش‌شناسی تحقیق) نوشت و شایستگی خود را برای پژوهشی گسترده در سال‌های بعد نشان داد. برای این منظور، یک سلسله سخنرانی در مؤسسه معتبر اسماعیلیه در لندن انجام داد. گفتنی است این مؤسسه که اینک با مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی همکاری دارد در سال ۱۹۷۷ (۱۳۵۵) یعنی دو سال پیش از انقلاب اسلامی ایران) با هدف تشویق پژوهشگران برای تحقیق و پژوهش درباره اسلام معاصر و تاریخ اسلام و نیز شناخت بهتر از روابط آن با جوامع و ادیان دیگر به ویژه آن حوزه‌هایی که تاکنون مغفول مانده اند یا توجه اندکی به آنها شده است، تأسیس شد. به این ترتیب، هسته اولیه کتاب حاضر به برکت وجود آن مؤسسه شکل گرفت.

۳. از چند دهه پیش هنر و معماری اسلامی به عنوان بخشی از اسلام‌شناسی در غرب داشت جزء تاریخ فرهنگی اسلام می‌شد. اما بسیار مهم است اشاره کنیم تا پیش از والری گونزالز، هنر و معماری اسلامی چگونه بود و چه سمت و سوی می‌رفت. واقعیت این است که مورخان تأثیرگذاری در هنر و معماری اسلامی در سده گذشته ظهور کردند. کرسول و اتینگهازون (هر دو در دهه ۷۰ میلادی درگذشتند) و الگ گرابر و روبرت هیلنبراند آثار راهنما و راهگشا درباره هنر اسلامی نگاشتند و از چند دهه پیش نیز هنر و معماری اسلامی به عنوان بخشی از اسلام‌شناسی در غرب داشت به طور روزافزون جزء تاریخ فرهنگی اسلام (cultural history of Islam) می‌شد. باز در سده گذشته، مجله‌هایی با عنوان زیباشناسی یا زیباشناسی و زبان و مانند اینها مشکلات زیباشناسی را طرح و شرح کردند و هدف نویسندگان و دست‌اندرکاران این نشریات عمدتاً تشخیص و توضیح کاربرد درست مفاهیم زیباشناسی بوده است. در دهه هفتاد دانتو نظریه پرداز هنر ظهور کرد. در دهه نود، خوزه ویلشز کتابی نگاشت که در آن تاریخ زیباشناسی در اندیشه مسلمانان گذشته را روشن ساخت و به وضوح وجود این شاخه از فلسفه را نزد مسلمانان و مسیحیان ثابت کرد. هر سال جلسه‌های سالانه انجمن زیباشناسی برگزار می‌شود. همچنین به دنبال نوشته‌های سرنوشت‌ساز و تأثیرگذار مورخان بزرگ در متن‌شناسی یا مطالعات متنی مانند عبدالحمید صبرا گویی فصل جدیدی در

حوزه اسلام‌شناسی آغاز شده است. والری گونزالز به همه این تحولات و یافته‌ها نیک آگاه بود و خوب تأثیر پذیرفت و کوشید طرحی نو در اندازد. به همین منظور، آفرینش هنری در اسلام از طریق رهیافت زیبایی‌شناسانه را وجهه خود همت خود ساخت. در نتیجه به آشنایی عمیق با زیباشناسی و پدیدارشناسی افزود.

۴. بررسی آفرینش هنری در اسلام هدف نویسنده بوده است. او روش کهنه بررسی هنر اسلامی را کنار نهاد، پایه‌های روش تحقیق جدید را بنیان نهاد و در بررسی هنر اختصاصاً در چشم‌انداز تاریخی، جامعه‌شناختی و توصیفی همت گماشت و یک گام سخت سنجیده و پرورده در روش‌شناسی یعنی یک رهیافت روش‌شناختی جسورانه و جانانه در بررسی هنر اسلامی اختیار کرد. زیباشناسی نزد او هم در سطح عینی هم ذهنی و هم به عنوان نظریه و روش برای شرح نه تنها متون اسلامی دارای گفتمان‌های مفهومی درباره زیبایی، آن‌گونه که حوزه ویلشز با شایستگی انجام داده است، بلکه همچنین برای تحلیل نمونه بارز و مثل‌اعلای خود آثار هنری در چارچوب پدیدارشناسی زیبایی‌شناختی به کار می‌رود. این جاست که او بعد جدیدی به بررسی آفرینش هنری در اسلام می‌افزاید و فصلی نو در بررسی هنر اسلامی می‌گشاید. گفتنی است که او در تحلیل زیباشناسانه خود ضمن استفاده از ابزارهای جدید غربی در تحقیق هنر و معماری اسلامی به تعبیر نعمان الحق، دیوار سست جدایی روش‌شناختی و فرهنگی ویران می‌کند که در شرایط بسیار بد گذشته به دست غربی‌ها بنا نهاده شده بود (پیشگفتار کتاب به قلم نعمان الحق).

۵. ابن سینا، ابن رشد، ویتگنشتاین، گودمان، باشلار، هوسرل، کلاین، روتکو، دریدا همه و همه دارند در این کتاب در یک میزگرد قرآنی شرکت می‌کنند.

موضوعات کتاب به قدری گسترده و حیرت‌انگیز است که خواننده را به تأمل وامی‌دارد. از یک سو، اندیشه ابن سینا که آغاز فصل اول با مطلبی از او مزین شده است - و ابن رشد و شماری از دانشمندان مسلمان آن روزگار در صفحات کتاب به چشم می‌خورد و از سوی دیگر، خواننده با آرا و اندیشه‌های دانشمندان غربی از جمله فیلسوفانی چون ویتگنشتاین - که فلسفه زبان او و زیباشناسی تحلیلی اش بسیار خواندنی است و افزون بر جستارهای فلسفی، سخنرانی‌ها و مباحث او درباره زیباشناسی، روان‌شناسی و باورهای مذهبی تأثیر بسیار بر زیباشناسان تحلیلی داشته است - و نلسون گودمان که درباره زبان هنر صاحب نظر است، پدیدارشناسانی چون باشلار (Bachelard) و هوسرل (Husserl) و

کند و وجود این شاخه از فلسفه را نزد مسلمانان و مسیحیان نشان دهد، گو این که او لفظ اعراب را به کار می برد و والری گونزالز عرب شناس نیز لفظ «عربی» را غالباً به جای «اسلامی» یا در اشاره به مسلمانان به کار برده است. اما آنچه مهم است این است که بدانیم این دانشمند اسپانیایی راه زیادی را برای نویسنده هموار کرد و آنچه مهمتر است این است که والری گونزالز به این همه دستاورد پژوهشی بی اعتنا نماند و این نمونه اعلائی در بستر تفکر قرار گرفتن است. باری، این دانشمند اسپانیایی و چند دانشمند انگشت شمار دیگر مانند ادگار دو برین (Edgar de Bruyne) که *Etudes d'esthétique médiévale* (Paris, 1998) را در دو جلد نگاشت، پیش از والری گونزالز در استفاده از زیباشناسی به عنوان نظریه و روش برای درک و فهم مفهومی کردن-Conceptualization و شکل های آثار هنری پیشگام بودند.

زیباشناسی به معنای جدید هم یک دانش عملی است هم دانش نظری آفرینش هنری. به سبب هدف هنری یا قابلیت آن برای آفرینش زیبایی، هنر مستلزم هر دو نوع عمل شناختی Cognitive Practice است. چه، آن اساساً نتیجه عینی و حسی و بیان مفهوم خاصی از زیبا بودن و امور زیباست. بنابراین، هر دو راه برای درک و فهم زیباشناسی وجود دارد: بررسی متون که از رهگذر آن، آدمی مفهوم زیبایی و آموزه آفرینش هنری را تعریف می کند؛ مشاهده مستقیم شکل ها و آرایه های هنری. این راه ها به نظر نویسنده به وضوح زمینه تدریسند. به نظر او، متون اسلامی دست اول به راستی بر زیباشناسی به عنوان تشکیل دهنده یک نظریه فلسفی و یک مفهوم کاربرد هنری پرتو می افکنند، اما این منابع نمی توانند به تنهایی روش شناسی لازم را برای پرداختن به مسائل پیچیده زیباشناسی مانند مسأله نشانه (representation) - که در معرفت شناسی دنبال می شود- به دست دهند.

۷. از زیباشناسی نظری تا زیباشناسی کاربردی.

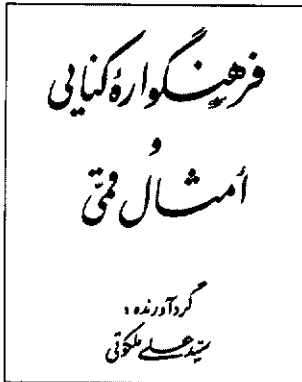
با توجه به مطالب گفته شده، نویسنده مباحث کتاب را در دو بخش نظری و عملی سامان داده است. خواننده فقط با خواندن کل کتاب ممکن است به این نتیجه برسد، چه در فهرست مطالب چنین تقسیم بندی متأسفانه صورت نگرفته است. فصل اول و دوم (p.1-41) که به مباحث نظری می پردازند حول محور زیبایی و تجربه زیباشناسانه دور می زند و به طور دل انگیز با شاهد مثال قرآنی مزین شده است. نویسنده هنرمندانه می کوشد ضمن طرح و شرح زیبایی و تجربه زیباشناسانه به راه های مختلف بررسی آن در گذشته مسلمانان دست یازد. به همین منظور، تحلیل از

هنرمندانی چون کلاین و روتکو و حتی اندیشمندان معاصر مانند ژاک دریدا آشنا می شود. تجربه جالب و درخور تأملی است که خواننده می بیند یک دریدایی یا یک ویتگنشتاینی در بحث قرآنی دعوت شده است یا آن که می بیند یک هوسرلی در کتاب حاضر، رویکردی زیباشناسانه در تحلیل اعجاز اسلامی که نویسنده از آن به الحمراء (Alhambra) یاد می کند به دست می دهد. بی شک این گسترش قلمرو مطالعات اسلامی به چشمه عالمانه موضوعات اسلامی در روزگار ماست و به یک معنا احیای اعتبار گذشته اسلام شناسی در غرب است. آنچه را که نویسنده اعجاز اسلامی می خواند نمونه یک نظام پویای استعاره های دیداری و متنی است. وی کتاب را با مبحثی درباره نظام زیباشناسانه کتیبه ها و نقوش پایان می دهد. به همین دلیل به بررسی کتیبه ها از نظر زیباشناسی سخت دل بسته است و کتاب ثمره این دل بستگی است. ۶. نویسنده برخلاف تعریف گریزان، نه از تعریف می گریزد و نه آن را دشوار می داند.

به راستی زیباشناسی چیست؟ شاخه ای از فلسفه است که به ماهیت هنر و ویژگی تجربه هنری ما، محیط طبیعی ما، اصول زیبایی و ذوق هنری می پردازد. بنابراین، موضوع آن می تواند یک اثر هنری خاص و حسی باشد، نه لزوماً یک مسأله یا مفهوم هنری. دقیقاً به همین علت این کتاب به پدیدارشناسی زیباشناختی (Aesthetic Phenomenology) توجه خاص دارد، یعنی شناختن این که چگونه نحوه دسترسی به هنر و آنچه اثر هنری از نظر هنر گفته می شود یک شیوه پدیدارشناسانه است و این یعنی این که به این نتیجه برسیم هنر همیشه پدیدارشناسانه بوده و خواهد بود. درک این نکته با آرا و اصطلاحات اسکویاس (Eliane Escoubias) بیشتر میسر است، چنان که والری گونزالز با شایستگی از اصطلاحات او وام می گیرد. زیباشناسی و خصوصاً پدیدارشناسی زیباشناختی هنوز جزئی از حوزه های اسلام شناسی در غرب نشده است، گرچه در نوشته های تحلیلی درباره هنر و نظریه هنر امروزه فراوان و به وضوح از آن سخن می رود.

آیا زیباشناسی در اسلام وجود داشت؟ نه. این پاسخ منفی همچنان وجود داشت تا این که کتاب بسیار راهنما و راهگشا و البته شک شکن خوزه ویلشز دانشمند اسپانیایی چاپ شد. عنوان کتاب او - *Historia del pensamiento estetico arabe, al-Andalus y la estetica arabe clasica* (Madrid, 1997) است که جا دارد به زبان فارسی ترجمه شود. او در این کتاب کوشید تاریخ زیباشناسی در اندیشه کلاسیک مسلمانان را طرح و شرح

فرهنگواره کُنائی و امثال قمی، گردآورنده سید علی ملکوتی، انتشارات کتابخانه حضرت آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی، قم ۱۳۸۲.



اندیشه چهار فیلسوف پر آوازه مسلمان را درباره زیباشناسی و جهت همت خود کرده است. به این ترتیب، مباحث این دو فصل به متن شناسی یا مطالعات متنی اختصاص یافته است.

فصل‌های دیگر کتاب (p.42-110) به مسائل عملی زیباشناسی می‌پردازد و می‌توان آن را زیباشناسی کاربردی (Applied Aed- thetics) نامید، چه به جنبه‌های محصول هنری که دال بر مفهومی کردن زیباشناسانه است و تا حدود بسیاری از رویکرد اسلامی به زبان دیداری حکایت دارد اشاره می‌کند. از یک سو به طرح هندسی آنچه اعجاز اسلامی می‌نامد می‌پردازد و پرسش‌های پیچیده مرتبط با دیالکتیک زیباشناسانه میان انگاره ذهنی (Abstraction) و نشانه (Representation) را طرح و شرح می‌کند و از سوی دیگر، نظام زیباشناسانه کتیبه‌ها و نقوش را در هنر اسلامی طرح و تحلیل می‌نماید.

ممکن است عنوان شود که چرا نویسنده به نوشته‌های همه اندیشمندان از نظریه پردازان هنر مانند دانتو گرفته تا فیلسوفان متعلق به مکتب‌های گوناگون فلسفی و اندیشمندان پر آوازه معاصر مانند ژاک دریدا توجه کرده است. توجیه نویسنده این است که همه این دانشمندان تحلیلگر به زیبایی و هنر پرداخته‌اند و کلامشان الهام بخش من نویسنده بوده است. کار قشنگ و آموزنده نویسنده این است که برخلاف تعریف گریزان روزگار ما - که از تعریف علمی که با آن سر و کار دارند می‌گریزند یا آن را مشکل می‌دانند- با شهامت تحسین برانگیز موضوعات تخصصی و مورد بررسی را تعریف می‌کند و در این راه به درستی از کتاب مرجع کمک می‌گیرد. Dictionnaire historique de l'Islam (Paris, 1999) (فرهنگ تاریخی اسلام) از جمله آن مراجع است، گو این که کتابی به این درجه از اهمیت از واژه‌نامه توضیحی برای اصطلاحات تخصصی بی‌بهره است. امید است بررسی کتاب حاضر انگیزه را برای تحول و گسترش دامنه الهیات و معارف اسلامی در جهان اسلام ایجاد کند تا در آینده نه شاهد ریزش که رویش علاقه‌مندان آن باشیم.

* در زبان فارسی دو صورت املایی برای لفظ Aesthetics وجود دارد: یکی زیباشناسی و یکی هم زیبایی شناسی. ما زیباشناسی را به کار بردیم بی آن که دومی را غلط بدانیم، زیرا از نظر بررسی توصیفی زبان به علت رایج بودن هر دو در نوشته‌های فارسی هم زیباشناسی درست است و هم زیبایی شناسی. درباره زیباشناسی می‌توانم به مقاله «زیباشناسی تحلیلی»، نوشته یوگنی باسین، ترجمه شهین احمدی، روزگار وصل، دوره نو، شماره ۳ ارجاع دهم.

مرتضی رزم‌آرا

گفته‌اند که «مثل جمله‌ای است کلی که برای اثبات یا توجیه امری خاص به کار می‌رود و متضمن تشبیه به وضع یا حال شونده باشد.

شرط است که این جمله در ذهن یک طایفه یا یک ملت یا گروه بزرگی از همزبان، مشهور و جاری باشد و به اعتبار این رواج آن را مثل سائر خوانند».

مثل با افسانه، داستان، دستان، پند و اندرز و حکمت و نیز «جمله مأثوره» در بیشتر موارد مترادف است و گذشته از آن که آئینه تمام‌نمای روحیات و خُلقیات هر ملت است بخشی زنده و پویا از فرهنگ گروهی بی‌شمار از همزبانان را تشکیل می‌دهد.

البته امروزه بسیاری از مثل‌ها و لغات و تعبیرات پیشینیان برای نسل جدید در مناطق مختلف ایران - از جمله مردم قم - ناآشنا و دور از ذهن به نظر می‌رسد و تنها قدیمی‌ها آنها را می‌فهمند و می‌شناسند. این امر بی‌شک بر اثر نفوذ رادیو و تلویزیون است که از نیم قرن پیش باعث شده است که به تدریج مثل‌ها و تلفظ کلمات محلی به شکل و تلفظ «تهرانی» درآید و هر نسل کمتر از نسل پیشین از زبان و ضرب‌المثل‌های زادبوم خود آگاه باشد.

از طرف دیگر بخش عظیمی از ضرب‌المثل‌ها در بیشتر مناطق فارسی زبان مشترک است و اختصاص به منطقه خاصی ندارد، بلکه تنها تفاوت در طرز تلفظ است. گفتنی است که مقدار چشم‌گیر «مثل»ها در زبان‌های اروپایی - مثلاً انگلیسی - نتیجه جمع‌آوری آنها از کتب گوناگون و لهجه‌های مختلف است، نه به سبب گستردگی و عمق و اهمیت ذاتی آن زبان‌ها. این نکته نیاز به استدلال ندارد، زیرا هر گاه به یاد آوریم که نخستین شاعر بزرگ زبان انگلیسی - جفری چاسر، نویسنده حکایات کتتر بوری - معاصر با حافظ بوده است خود به خود مسأله روشن می‌شود.

مثل فارسی بی اطلاع بوده یا دسترسی بدانها نداشته است، زیرا در همان مقدمه می نویسد:

«به جستجوی امثال مشغول گشتم و بعد از سعی بسیار آن قدر که ممکن و مقدور بود از امثال و کنایه و شبیه به امثال از هر جا و هر کس که شنیدم و پرسیدم به قید تحریر در آوردم».

پس، وی آنچه را که از افواه مردمان گرفته بوده است به رشته تحریر کشیده و بی شک آگاهی نداشته است که در قرن هفتم یا هشتم، مؤلفی که نامش را نمی دانیم با تألیف مجموعی به نام قرۃ العین کتابی مستقل در زمینه مثل فارسی به یادگار گذاشته که غنیمت است، خاصه آن که تاریخ ۷۲۲ق- سال تحریر نسخه مخطوط- بر اهمیت آن می افزاید.

*

قم که از نظر موقع جغرافیایی در قلمرو گویش های مرکزی ایران قرار دارد یعنی در حوزه ای واقع شده که سمنان و ری و اصفهان و نائین و خوانسار و کاشان و همدان و ... را هم شامل می شود، گذشته از داشتن ویژگی های آوایی مشترک با مناطق یاد شده، از نظر لغات و اصطلاحات و ضرب المثل ها نیز مشترکاتی دارد. زبان مردم قم در روزگاران گذشته «کمیج» (KOMEJ) یا (KOMIJ) نامیده می شده است، مرکب است از «کُم»- شکل اصلی و معرب نشده قم و پسوند نسبت (-EJ) یا (-IJ).

فارسی قمی گذشته از گویش های مرکزی ایران حتی با فارسی شیرازی نیز مشترکاتی دارد که بعضی ذکر کردنی است: = تبدیل (X) آغازی به (h) در بعض کلمه ها: «هَنَاق» (خناق)، «هَنَدَق» (خندق)؛

= مصوّت (U) در برخی از کلمات به (O) بدل شده: QOTI (قوٹی) که در شیرازی (T) مشدّد است؛ QORBAQE (قورباغه)، ZANGOLE (زنگوله)، MANGOLE (منگوله)؛

= مصوّت کوتاه فتحه (a) قبل از صامت «ن» به مصوّت کوتاه کسره (e) بدل شده: «آهن» که در فارسی میانه و شیرازی نیز چنین تلفظی دارد؛

= (I) در بعضی از کلمه ها به (e) تبدیل گردیده: «ریسمان» (رسمون)، «دیشلمه» (دشلمه)؛

= مصوّت (U) کیّوتاه قدیم که در قمی به صورت (O) امروزی بدل شده: DUVAZZA (دوازده) در شیرازی با همان مصوّت (U) است، ولی با (e) پایان می یابد؛

= اسقاط صامت های پایانی بعد از مصوّت یا صامت: EMRU (امروز)، DIRU (دیروز)، CUXAT (چوب خط)؛ = اسقاط صامت «ن» در بعضی از موارد، مثلاً «چک و چيله» (سرشاخه های خشک درخت) که در شیرازی صامت «ن»

بی شک همان طور که گفته شد مثل های هر قومی نشان دهنده اوضاع و احوال روحی و اجتماعی و ویژگی های اخلاقی و رفتاری آن قوم است، بدان گونه که گاهی از دقت در بعضی از مثل ها می توان به منشأ آنها پی برد و دانست که به کدام ملت تعلق دارد. اما سبب شباهت ها این است که همه از یک گونه تجربه نشأت گرفته اند. وقتی ضرب المثل قمی می گوید: «زردآلوی خوب، خوراک شغاله»

افغانی می گوید: «انگور خوب خوراک شغاله». قمی گفته: «خری که در پیری سوغانش بکشند، برای بازار محشر خوبه».

افغانی گوید: «اسپی که به پیری سوغان گرفته شد، مگری به صحرای محشر دوانده شد».

فردوسی از زبان «گردویه» در خطاب به بهرام چوبینه گوید:

مکن رای ویرانی شهر خویش
ز گیتی چو برداشتی بهر خویش
که خر شد که خواهد ز گاوان سرو
به گاواره گم کرد گوش از دو سو
کمال الدین اسماعیل اصفهانی هم گفته است:

خر رفت که آورد سروئی
ناورد سرو، دو گوش بنهاد

در قطعه ای منظوم مندرج در انوار سهیلی نیز آمده است:

بوده است خری که دم نبودش
روزی غم بی دمی فزودش

...

مسکین خرک آرزوی دُم کرد
نایافته دُم، دو گوش گم کرد

عرب هم گفته است:

«ذهب الحمار یطلب قرین فعاد مظلوم الاذنین»

شاعر تازی نیز می گوید:

«... کمثل الحمار کان للقرن طالباً

فآب بلا اذن فلیس له قرن»

*

«محمدعلی حبله رودی» یکی از قدیم ترین و شناخته شده ترین کسانانی است که در سال ۱۰۴۹ق- روزگار شاه عباس- در گلکنده (نزدیک حیدرآباد دکن) مجمع الامثال را تألیف کرده است، در مقدمه این تألیف بسیار ارزشمند می نویسد:

«به حکم آن که چراغ پای خود روشن نمی دارد، هیچ یک از فصحای فرس به جمع آوری امثال فارسی نپرداخته اند...».

چنین به نظر می رسد که «حبله رودی» از کتب متقدم در زمینه

باقی می‌ماند: «چنگ و چيله». یادآوری می‌شود که اسقاط صامت «ن» در موارد گوناگون در حوزه‌های ادبی مختلف دارای شواهد بسیار است؛

= کلمات «کاسه پشت» (تهرانی: لاک پشت)، «کارم سرا» (با جزئی تغییر: کارم سر) در شیرازی مورد استعمال دارد. اما مشترکات فارسی قم با مناطق مرکزی ایران البته کم نیست، برای مثال از بعضی قرائن موجود می‌توان دریافت که در روزگاران رفته، در زبان مردم قم مانند مردم «وفس»، «غ» آغازی به کار نمی‌رفته است، از جمله کلمه «هَلکو» (HALLAKU) یا «هَلَّه کو» (HALLA-KUB) یعنی «چوب گازران، تبدیل یافته «عَلَّه کو» است. شبیه به این نوع تبدیل در «وفس»، کلمه «غربال» است که «غ» به «ه» بدل شده و به صورت «هَلبال» درآمده است که دلیل این تبدیل، وجود مصوت کوتاه فتحه (a) بعد از «غ» است.

*

تدوین و تنظیم ضرب المثل‌ها از روی «کلمه کلیدی» کاری است که اکنون در غالب کشورهای پیشرفته جهان به تبعیت از شیوه مختار «آتالاموریس مالو» فرانسوی صورت می‌گیرد و به نظر می‌آید که در فارسی نیز ما باید چنین روشی را در پیش گیریم. تنظیم الفبایی با توجه به حرف اول نخستین کلمه با اختلافاتی که در ضبط غالباً روی می‌دهد در پیش گرفتن تدابیری را - از جمله تدوین مثل‌ها را بر حسب کلمه کلیدی - لازم می‌نماید.

آوردن ضرب المثل‌های مشترک فارسی و عربی به ترتیب حروف تهجی در یک مجموعه - مانند امثال و حکم دهخدا - نیز از جمله کارهایی است که باید به صورتی دیگر درآید یعنی همه مثل‌های عربی که در لابه لای کتاب‌های فارسی درج است باید در مجموعه‌ای مستقل با اعراب کامل و معنا و مورد استعمال تدوین گردد تا نیاز فارسی‌زبان‌هایی را برطرف سازد که عربی نمی‌دانند؛ در چنین مجموعی است که می‌توان به معادل هر مثل فارسی اشاره نمود و خواننده کنجکاو را به اصل آن راهنمایی کرد.

برای درست فهم کردن ضرب المثل‌های عربی به کار رفته در کتب قدیم ما، تألیف کتاب‌هایی از این دست سودمند و لازم است.

*

اما نمونه‌ای از مشترکات:

در مجمع الامثال محمدعلی حبله رودی مثلی آمده است بدین گونه:

«آب بی لجام خوردن و آب بی فسار خوردن و آب بی لجام دادن و ستاندن کنایه از مطلق العنان و خودسر معاش کردن و مطیع کسی نبودن ...».

در فرهنگواره کنانی و امثال قمی می‌خوانیم: «آب بی دهنه خورده (دهنه: لگام، افسار) گستاخ و بی ادب بار آمده است».

در فارسی خوانساری هم می‌گویند: «اوبی لغوم خورته». مرحوم محمد قزوینی (ره) نیز در یادداشت‌های شخصی خود «امثال و حکم و اصطلاحات رایج و عامیانه» را که میان سال‌های ۱۹۱۵-۱۹۲۰ میلادی شنیده بوده، در «مسائل برلینی» خویش مندرج ساخته (جمعاً ۹۵۷ مثل و اصطلاح) که در مجلد هشتم یادداشت‌های قزوینی به چاپ رسیده، از آن میسر می‌نویسد: «آب بی لجام خورده است».

معلوم می‌شود که در آن روزگاران هنوز این مثل بین تهرانی‌ها رواج داشته است. مثل معروفی که در فرهنگواره کنانی به صورت «هر که خربوزه می‌خوره باید پای لرزش بنشینه» ضبط شده، در فارسی مشهدی به شکل «هرکی خربوزه مَخُورَه باید پای لرزش بنشینه» است و در خوانساری به هیأت «هرکی خربیزد خَرَو پا لرزجی هاجینو» و در فارسی شیرازی به صورت «هرکی خربیزه می‌خوره بی گرزشم می‌شینه» به کار می‌رود.

نکته در خور ذکر این که ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که مثل در بعضی موارد، خلاصه و زبده داستان‌های تمثیلی (قابل) باشد، اگرچه عکس آن بیشتر به ذهن می‌آید.

*

در زمینه «لغت» نیز متشابهات فراوان است، از جمله در «واژه‌نامه بوریسه» آمده است: «پوجار، پوزار: کفش است و اصل آن پا افزار است».

در «فارسی قمی» می‌خوانیم: «پوزار: گیوه، کفش (لغات کرمجگانی)».

در «گلستان خوانسار» به پوجار برمی‌خوریم که نشانه وجود این واژه در فارسی خوانساری است.

در سروده‌های طبری نیما یوشیج هم هست:

«بیا ویم ش دال بز پاوزار»

رنگ باردنیم ش پیت و پار ...»

(با فتم و وصله زدم پا افزارم را

که با وصله زدن ظاهرش را عوض کردم)

*

از گذشته‌های دور و نزدیک کتاب‌هایی در موضوع مثل فارسی یا دربردارنده بخشی از امثال فارسی از گزند حوادث روزگار در امان مانده است که شاید کهن‌ترین آنها قره‌العین باشد از مؤلفی ناشناس که بر اساس نسخه مخطوط ۷۲۲ق به طبع رسیده است.

فرهنگ و زبان عامیانه و گویش های متداول شهرها، می خوانیم:

«هرچه از ذخایر فرهنگ شهری و روستایی از گزند گذشت روزگار مصون مانده ... [مانند] مَثَل ها، مَثَل ها، داستان ها، روایت ها، گویش ها و ترکیب های ظریف کنایه آمیز لازم است که به صورت مکتوب درآید».

آن گاه به ذکر این نکته مهم می رسیم که «ضرب المثل ها و کنایات همان طور که در گونه زبان فارسی قم کاربرد دارد، به شکل عامیانه اما مشکول روی کاغذ آمده است و بیشتر در مواردی که کلمه تلفظ خاص مردم شهر را دارد آوانویسی شده است».

«آوانویسی الفبای فارسی» برای سهولت تلفظ درست (ص ۱۲) مطلب بعدی است.

«کنایات» (ص ۱۵-۲۲) با پیشگفتار آغاز می شود و پس از تعریف کنایه به زبان کنائی گویشوران قمی می رسد و سپس شیوه تدوین ترکیب های کنائی و کنایه ها آمده است و بعد از آن صفحات ۲۳ تا ۸۴ در بردارنده کنایات است.

«مَثَل ها» (ص ۸۷-۱۵۶) بر طبق روش مختار گردآورنده با پیشگفتاری در باب مَثَل شروع می شود و در آن از ارزش و اهمیت امثال و پیشینه ضرب المثل و تمثیل و ادبیات و سرانجام از کاربرد ضروب امثال در قم سخن گفته می شود.

امثال رایج در قم همراه با ضرب المثل های خاص این شهر بخش اصلی مثل هاست که به صفحه ۱۵۶ ختم می گردد.

صفحات ۱۵۷ و ۱۵۸ با عنوان «افزوده ها» به چاپ شماری از ضرب المثل ها اختصاص یافته که بعد از حروف نگاری به دست آمده است.

دو صفحه پایانی کتاب (۱۵۹ و ۱۶۰) فهرست منابع و مآخذ کتاب را شامل می شود. بی شک کوشش گردآورنده محترم کتاب باعث ماندگاری بخشی نانوشته از فرهنگ منطقه قم شده است و وقت بسیاری که مشارالیه بر سر این کار گذاشته، سودبخش و راهنماست.

بنابراین آنها که بخواهند در فرهنگ زبانعامه مردم قم و نیز فرهنگ شفاهی تحقیق و تتبع کنند یکی از منابع مورد نیازشان این کتاب است که البته در چاپ بعدی با تکمیل بعضی از موارد فوت شده و تصحیح غلط های چاپی مطالب بیشتر و دقیق تری به دست خواننده می دهد.

علی محمد هنر

پیش از آن در ترجمان البلاغه از محمد بن عمر الرادویانی بعضی از مثل های فارسی مندرج است. احمد بن احمد بن احمد دمانیسی سیواسی نیز در مجمل الاقوال فی الحکم والامثال (نوشته شده به سال ۹۳ق) در باب اول از قسم دوم کتاب خود تحت عنوان «فی الامثال المرتبطة بالآیات» (ورق ۱۳۴/) و هم در باب چهارم «فی امثال الفصحاء من العرب العرباء» (ورق ۱۴۳/) مبالغی از مثل های فارسی را به مناسبت ذکر کرده است.

در دوران بعد، غیر از مجمع الامثال «جبله رودی و شاهد صادق» از محمد صادق پسر محمد صادقی اصفهانی و نیز مجموعه ای خطی از امثال فارسی و ترکی متعلق به مرحوم جعفر سلطان القرائی، تحفة الامثال محمد رفیع حسینی طباطبایی و نامه داستان نوه قائم مقام فراهانی در خور ذکر است.

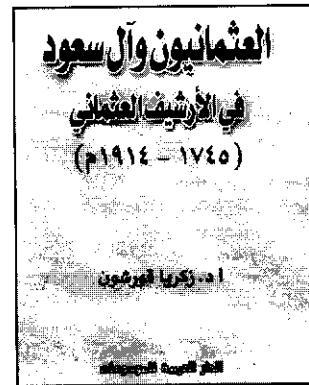
پس از امثال و حکم دهخدا و داستان نامه بهمیناری از احمد بهمینار، هزار و یک سخن امیر قلی امینی اصفهانی، امثال دکتر رحمتی، کاوشی در امثال فارسی از سید یحیی برقمی، ده هزار مثل فارسی از دکتر ابراهیم شکورزاده، داستان یاب دکتر جامی شکیبی گیلانی، فرهنگ نامه امثال و حکم ایرانی تألیف امین خضرائی و چند کتاب دیگر هر یک می تواند به پژوهشگران فرهنگ ملی یاری برساند.

اما در باب لهجه ها و لغات و ضرب المثل های مناطق مرکزی ایران از چند دهه پیش تحقیقاتی شده است که جز از «گویش های وفس و آشتیان و تفرش» و گویش های پیرامون کاشان و محلات و واژه نامه راجی و ... باید از واژه نامه بوربسته (متعلق به فراهان و گرکان) و خصوصاً فارسی قمی و اینک فرهنگواره کنائی و امثال قمی نام برد که البته هر یک به جای خود مغتنم است و ابزار دست کسانی که بخواهند درباره گویش های ایران مرکزی کار کنند.

در باب لهجه قمی و لغات و ضرب المثل های آن، پس از کتاب معتبر فارسی قمی مدتی است که مرکز قم شناسی وابسته به کتابخانه بزرگ حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی (ره) کتاب فرهنگواره کنائی و امثال قمی را چاپ و نشر شده است. این اثر را سید علی ملکوتی تدوین کرده است.

مؤلف محترم کتاب که از شاگردان مرحوم علی اصغر فقیهی و از مدرسان تجربه اندوخته ادب فارسی است تألیف خود را با یادداشت گردآورنده (ص ۹-۱۱) شروع کرده و در آن پس از حمد خداوند و ذکر مسئولیت متولیان زبان و ادب فارسی در حفظ

دامستان تسلط وهاییان بر نجد، نگاهی به کتاب العثمانيون و آل سعود فی الارشيف العثماني، زکریا قورشون، بیروت، الدار العربیه للموسوعات، ۲۰۰۵.



تکرار شد. این زمان از اعقاب آل سعود، عبدالعزیز بن عبدالرحمن حرکتش را در سنین جوانی آغاز کرد. این بار به دلیل ضعف مفرط دولت عثمانی و شرایط جدید پدید آمده در بلاد عربی بر ضد عثمانی‌ها و ترک‌ها بخت با او یار شد. در واقع، همزمان با رشد جریان‌های عربی ضد عثمانی از یک سو و فشار اروپایی‌ها برای از هم گسستن دولت عثمانی که از آن با عنوان یک دولت بیمار یاد می‌شد فرصتی تاریخی برای آل سعود پدید آورد تا سلطنت خود را پایه‌گذاری کند و ایادی دولت عثمانی را از این نقطه بیرون راند.

ماجرای این دو دوره از حرکت وهایی‌ها در سالنامه‌های عثمانی با دقت ثبت شده و مواضع و اقدامات دولت عثمانی در برابر دولت مستقل نجد به تفصیل در اسناد موجود در آرشیو نخست وزیری ترکیه موجود است. در این اسناد، اطلاعات بسیار دقیقی ارائه شده که نوعاً نگاه و نظر دولت عثمانی را به حرکت وهاییان نشان می‌دهد.

عثمانی‌ها علاوه بر اقدامات نظامی سیاسی از لحاظ مذهبی هم تلاش فراوانی کردند تا حرکت وهابیت را یک بدعت جلوه دهند و به این طریق آن را از بین ببرند. در این زمینه علمای عثمانی رساله‌های بی‌شماری در نقد تفکر وهایی‌ها نوشتند که بیشتر آنها همان زمان در استانبول چاپ شده است. مع الاسف نویسنده این‌سطور تاکنون گزارش کاملی از این فعالیت‌های علمی و انتشاراتی که علمای سنی بر ضد وهایی‌ها داشتند در جایی نخوانده است.

در سال‌های اخیر یک حرکت علمی برای انتشار اسناد عثمانی و اطلاعات موجود در آن‌جا درباره جزیره العرب آغاز شده است. طبعاً این اسناد بی‌شمار برای روشن کردن تاریخ جزیره العرب از اهمیت زیادی برخوردار است. کارهای استاد زکریا قورشون و نیز سهیل صابان-که اولی بیشتر به ترکی و گاه به عربی و دومی غالباً به عربی- به صورت مقاله یا کتاب در سعودی چاپ می‌شود- با استفاده از اسناد عثمانی در ارتباط با جزیره العرب نوشته شده است.

سهیل صابان کارمند پژوهشی کتابخانه ملک فهد در ریاض است و طبعاً نگاهی جانبدارانه به وهایی‌ها دارد. وی اخیراً کتابی هم با عنوان مصادر تاریخ الجزيرة العربیه فی ترکیه نوشته که همان کتابخانه منتشر کرده و حاوی فهرستی از اسناد موجود در ترکیه درباره تاریخ سیاسی عربستان است. از صابان مقالاتی هم در نشریات مختلف تاریخی سعودی از جمله نشریه الدارة و

جزیره العرب از یک جهت متعلق به اعراب ساکن آن‌جا بوده و هست و از جهت دیگر متعلق به همه مسلمانان، اعم از دولت‌ها و ملت‌هاست. بنابراین- و از دیرباز- اهمیت دینی این ناحیه، سبب شده است حاکمان بلاد مختلف به آن حساسیت داشته و علاقه مند باشند تا نام آنان در آن‌جا بر سر زبان باشد و در خطبه نماز جمعه از آنان یاد شود. روزگاری عباسیان و فاطمیان چنین می‌کردند. بعدها آل رسول حاکم در یمن و ممالیک که مرکزشان در صنعا و قاهره مصر بود ریاست حرمین یا مقام خادم الحرمین را داشتند. سپس دولت عثمانی که از زمان سلطان سلیم (م ۹۲۶) بر این ناحیه مسلط شدند و این لقب را به خود اختصاص دادند بر حرم ریاست داشتند و به نامشان خطبه خوانده می‌شد. ابتدا بر مکه و مدینه و بعدها بر سایر نقاط جزیره العرب از جمله احساء و نجد و حتی یمن هم تسلط یافتند. این تسلط بیش از چهار قرن به درازا کشید.

درست زمانی که دولت عثمانی در بخش اروپایی خود، سخت گرفتار دولت‌های اروپایی و فشارهای بی‌امان روسیه بود، در سمت و سوی جزیره العرب هم گرفتار وهاییان در نجد و احساء شد. محمد بن سعود که رئیس یک قبیله بود با حمایت از اندیشه‌های محمد بن عبدالوهاب و اتحاد با وی در سال ۱۷۴۴ م توانست نجد و سپس احساء و قطیف را در تصرف خود درآورد و عثمانی‌ها را برای مدت‌ها گرفتار مشکل کند. عثمانی‌ها در مرتبه نخست در اواخر قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم هجری با این ماجرا درگیر شدند و در نهایت آن را سرکوب کردند. این جریان صد سال بعد در اوایل قرن چهاردهم هجری

درگیری پیش آمد و طی آن تعدادی از وهابیان کشته شدند. دولت عثمانی از ترس وهابیان به تنبیه طایفه خزعل پرداخت، اما این امر وهابیان را راضی نکرد. در روز بیستم آوریل سال ۱۸۰۱ به کربلا یورش بردند. ایام محرم بود و تعداد زیادی زائر از اطراف و حتی ایران به کربلا آمده بودند. براساس اسناد موجود تعداد پنج هزار نفر در این قتل عام به دست وهابیان کشته شدند. بسیاری از مزارات و حرم مطهر تا سرحد امکان تخریب شد و غنایم بی شماری به غارت رفت. این ماجرا نصف روز به طول انجامید و آنان به درعیه گریختند. دولت ایران هم از این بابت سخت عصبانی شد و در ایران اعلان عزای عمومی شد.

این زمان نجف هم در معرض تهدید بود و به همین دلیل سلیمان پاشا دستور داد تا اشیای قیمتی حرم مطهر را به حرم کاظمیه منتقل کردند. سلیمان پاشا سپاهی را برای حمله به درعیه آماده و ارسال کرد که کاری از پیش نبرد. سال بعد سلیمان پاشا مرد. از آن طرف شخصی که خود را حاجی عثمان می نامید به عنوان وهابی داخل درعیه شد و گویا با تحریک والی بغداد در مسجد جامع بغداد به عبدالعزیز بن محمد (حاکم دولت وهابی) حمله کرد و او را کشت. پس از وی فرزندش سعود به جای وی نشست. اما به هر روی، ماجرای کربلا خشم دنیای اسلام را برانگیخت و سنی و شیعه را بر ضد وهابیان تحریک کرد (ص ۶۴).

وهابی ها که جرأتشان بیشتر شده بود به طائف و مکه و مدینه هم دست اندازی کردند. ادامه این اوضاع برای دولت عثمانی آبرویی باقی نمی گذاشت. سعود در سال ۱۸۰۳ وارد مکه شد و تمامی ضریح ها و مقابر را تخریب کرد و تنها مقام ابراهیم را باقی گذاشت. او نمازهای ائمه مذاهب اربعه را تعطیل کرد و دستور داد همه پشت سر یک امام نماز بخوانند. تمام کافه ها و قهوه خانه ها تعطیل شد. تدخین و استفاده از تمامی مخدرات ممنوع شد. بعد هم به جده حمله کرد و چندی آن جا را محاصره نمود. سپس مدینه را محاصره کرد و اجازه ورود هیچ غذایی را به آن شهر نداد. همه اینها خشم مسلمانان را برانگیخت و دولت عثمانی را که مدعی منصب خادم الحرمین بود با همه دشواری هایی که پیش رو داشت بر ضد وهابی ها برانگیخت.

از آن جا که این تهاجمات و درگیری ها این سال ها را ناامن کرده بود و امر حج مختل شده بود مسلمانان در هر کجا بودند بر ضد وهابی ها تحریک شدند. این وضعیت در سال ۱۸۰۴ و ۱۸۰۵ هم ادامه یافت. در سال ۱۸۰۶ باز مکه محاصره شد و در اختیار وهابی ها قرار گرفت و نام سلطان عثمانی از خطبه انداخته

مجله کتابخانه ملک فهد در زمینه اسناد عثمانی در ارتباط با جزیره العرب منتشر شده است.

زکریا کورشون از استادانی است که در ترکیه زندگی می کند و طبعاً گرایش های ترکی خود را که عمیقاً ضد وهابی است کم و بیش در خود حفظ کرده است.

کتاب العثمانیون و آل سعود فی الارشیف العثماني (۱۷۴۵-۱۹۱۴) از آثاری است که استاد زکریا کورشون در قالب یک اثر پژوهشی و محققانه در این موضوع نوشته است.

متن ترکی آن در سال ۱۹۹۸ در ترکیه منتشر شده و اکنون متن عربی آن را الدار العربیه للموسوعات در لبنان به چاپ رسانده است.

زکریا کورشون یا قورشون یا گورشون (در ترکی به معنای گلوله) متولد طرابوزان است که لیسانس خود را در دانشگاه مرمره گرفته، زبان عربی را در دانشگاه بوسفور و عربی را در دانشگاه قاهره خوانده و دکترای خود را در تاریخ سیاسی جدید از دانشگاه مرمره در سال ۱۹۹۱ گرفته است. وی از سال ۱۹۹۵ به مقام استادی رسیده و طی این سال ها آثاری در زمینه ارتباط عثمانی با بلاد عربی نوشته است. این اطلاعاتی است که روی جلد کتاب وی آمده است.

اثر حاضر با استفاده از اسناد آرشیو عثمانی تلاش کرده است تا جوانب موضوع مورد بحث را به لحاظ تاریخی آشکار سازد.

فصل اول این کتاب درباره کاهش نفوذ دولت عثمانی در نجد و احساء و ظهور حرکت وهابی در میانه قرن هیجدهم میلادی و اواخر قرن دوازدهم هجری است. در این فصل، ابتدا به ظهور حرکت وهابی توجه کرده و آن را یک حرکت مذهبی دانسته و از آرای خاص محمد بن عبدالوهاب سخن گفته است. اتحاد و پیوند میان ابن سعود و ابن عبدالوهاب در ادامه آمده است. در بخش دیگری از این فصل استیلای وهابیان بر نجد و احساء مورد بحث قرار گرفته، در ادامه از حرکت آنان به سوی کربلا و دست درازی شان به کربلا و غلبه شان بر مکه و مدینه و طائف هم سخن رفته است؛ این غلبه به شدت به دولت عثمانی لطمه زد.

حمله به کربلا و کشتار بیش از پنج هزار نفر از شیعیان که برای عزاداری محرم در آن جا اجتماع کرده بودند از مهمترین حوادث خونینی است که وهابیان به آن دست زدند. گفتنی است پیش از آن وهابیان با اشغال منطقه الاحساء تعداد فراوانی از شیعیان آن ناحیه را کشته و جامعه شیعی آن ناحیه را تحت سیطره گرفته بودند. اندکی بعد تعدادی از وهابیان به مناطق جنوبی عراق به قصد تجارت آمدند که میان آنان و افرادی از شیعیان قبیله خزعل

شد. امیر سعودی کارش را بسط داد و همچنان در شام و بغداد و نواحی آنها دست به غارت می‌زد.

تصمیم‌گیری‌های بعدی دولت استانبول بدان جا منتهی شد که محمدعلی پاشا از سوی آن دولت موظف به سرکوبی این دولت شد.

محمدعلی پاشا در سال ۱۸۰۵ والی مصر شد. سلطان عثمانی به وی نوشت که هر چه زودتر فکری برای فتنه سعود خارج می‌کند که مدینه را در محاصره گرفته و اجازه ورود آذوقه به آن جا را نمی‌دهد. به مصر نیز دستور داده شد تا مهمات و آذوقه یک لشکر بزرگ را فراهم سازد که بتواند ماه‌ها در بیابان‌های نجد اقامت کند. با این حال مدت‌ها طول کشید تا مصر کاملاً تحت سیطره محمدعلی درآمد و او چاره‌ای برای حجاز و نجد بکند.

آن زمان زندگی اهل حجاز و به طور کل جزیره العرب از طریق مصر تأمین می‌شد. محمدعلی راه تجارت را بست تا مردم این ناحیه تحت فشار قرار گیرند و خود اقدامی بر ضد وهابیان بکنند. بعد هم سپاهی به فرماندهی پسر احمد فرستاد که کاری از پیش نبرد و شکست خورد. سپاه ارسالی بعدی به کمک احمد شتافت و او توانست مدینه را از چنگ وهابیان درآورد که خبر آن همه استانبول را از شادی به آسمان برد. سال بعد یعنی ۱۸۱۳ مکه هم از دست این خوارچ که دین تازه آورده بودند نجات یافت.

سعود بن عبدالعزیز در سال ۱۸۱۴ مرد و پسرش عبدالله آمد. این بار محمدعلی پاشا فرزندش ابراهیم را با سپاه عظیمی به سوی وهابی‌ها فرستاد. همراه این سپاه تعداد زیادی مهندس آمدند تا بناهایی را که وهابی‌ها خراب کرده بودند از نو بسازند. این بار سپاه عثمانی تا درعیه رفت و آن جا را محاصره کرد و درخواست تسلیم شدن عبدالله بن سعود را داد. آنها تسلیم نشدند، اما در نهایت شهر در سال ۱۸۱۸ تصرف شد و عبدالله دستگیر و همراه شمار زیادی از یارانش رهسپار استانبول شد. در آن جا پس از استنطاق، او را به همراهی چندین نفر از یارانش اعدام کردند. بدین ترتیب دولت نخست سعودی از بین رفت.

مؤلف در فصل دوم، تسلط مجدد عثمانی‌ها را بر نجد و تشکیل ایالت مستقل را در آن جا مورد بحث قرار داد و دشواری‌های دولت عثمانی را برای تثبیت حاکمیت خود بر نجد و احساء و درگیری‌هایی را که با انگلیسی‌ها در منطقه خلیج فارس داشت بر اساس اسناد موجود در آرشیو نخست‌وزیری مورد بررسی قرار داده است.

از بین رفتن سلطه سیاسی وهابی‌ها به خصوص در منطقه نجد

به معنای نابودی تفکر مذهبی وهابی‌ها نبود. به نظر مؤلف حرکت مذهبی وهابی‌ها از هر جهت شبیه حرکت خوارچ بود و مهمترین وجه شبه آنها یکی غلو و افراط و دیگری آن بود که اعراب بدوی موجود آن بودند. خوارچ و وهابیان هر دو بدوی بودند و از پذیرش سلطه دولت مرکزی گریزان (ص ۱۰۸). دولت عثمانی که به قدرت قبایل در این منطقه آگاه بود کوشید تا نوعی توازن قوا میان قبایل ایجاد کند و بقایای آل سعود را محترم بدارد.

فصل سوم درباره ظهور آل رشید است که رقبای آل سعود بودند و با تسلط بر آن نواحی که در حمایت عثمانی‌ها بود آل سعود را از نجد بیرون راندند. این زمان منازعات میان انگلیسی‌ها و عثمانی‌ها در حوالی نجد و سواحل دریا ادامه داشت. این زمان بار دیگر آل سعود حرکت دوم خویش را آغاز کرد و بر ریاض و نواحی آن تسلط یافت. این بعد از آن بود که آل رشید در این منطقه قدرت یافته بودند و با فشاری که به عبدالرحمن بن سعود آورده وی را مجبور کرده بودند همراه خانواده اش از جمله پسرش عبدالعزیز پدر همین فهد از ریاض بگریزد و عازم کویت شود (سال ۱۸۹۱).

یازده سال بعد (۱۹۰۲) آنان فرصت را مغتنم شمردند و بعد از جذب برخی از سران قبایل شبانه به ریاض آمدند و حاکم آن ناحیه را که از سوی آل رشید حکومت می‌کرد کشتند و بر آن جا تسلط یافتند. بعد از آن هم حمله به نواحی اطراف را شروع کردند و مناطق را یکی بعد از دیگری تصرف کردند. فصل چهارم کتاب به اشغال احساء به دست عبدالعزیز و جریان‌های بعدی این منطقه اختصاص دارد.

این اسناد که در اصل متعلق به عثمانی است و نظر عثمانی‌ها را به حرکت آل سعود و وهابی‌ها نشان می‌دهد حاوی نکته‌های بسیار مهمی از مسائل پشت پرده تشکیل دولت سعودی است که این بار با تلاش عبدالعزیز بن عبدالرحمن آغاز شد و با حمایت انگلیسی‌ها توانست به مرور بر نجد و اطراف آن و در نهایت مناطق دیگر جزیره العرب تسلط یابد (همان کتاب، ص ۳۳۷-۳۳۸).

مؤلف سیر طولانی تحولات این دوره را بر اساس اسناد آرشیو عثمانی به دقت دنبال کرده است و نشان داده که چگونه موقعیت آل رشید و عثمانی شریف حسین در این منطقه تضعیف شد و بر قدرت وهابیان افزوده گردید.

رسول جعفریان